حضرت معین الدین ثانی حضرت ضبط الدین حضرت بدالدین زاهد حضرت شمس الدین حضرت
نصیر الدین بادہ تاریخ تشریف آوری حضرات موصوف در قصبه مهکر روشنی ۱۲۱ درین و تاریخ وفات
آب حقیقت محمدی نوید آن ۲۰۵ و در قصبه مذکور بر ساحل پائین گنگا دیول عمار بستی واقع است از
یک چهار طرف شکسته و منهدم شده برهمنان سکنه مهکر چنان می رانند که بنای این دیول را
مدت یکهزار و پانصد سال منقضی شده است بر خدمت قضای آن قصبه محمد صدر الدین ولد مولوی
محمد اسد الدین احمد که برای بیان احادیث نبوی از نزد غلام رسول خان نواب کرنول
ملازم بودند مشهور است تونار قصبه ایست قدیم متصل مهکر و در انجا یک ژرف آبی است بهمین وجه عمیق که از میان
هر سال نمک بر می آید بلکه قصبه مذکور را همین کیمیا محصول است چون نمک را در هندی لون میگویند
پس سبب پیدا شدن لون قصبه مذکور مشهور به تونار شده و از زمرد مان انجا چنان مسموع
میرسد که در ایام سابق در انجا لوناسور و مهکاسور دیوان آفات پیدا شدند ز زیس
از اولیاء الله وارد انجا شده لوناسور از قدم بزرگوار منغص شده حمله آور گردید چنانچه
فیما بین آن بزرگ و لوناسور زد و خورد بمیان آمده اخرش از ضربت شمشیر آن بزرگ
سرش از تن جدا شده بعلی زبان قریب بر تو روده اخبی رفته بصورت نیسته متمثل شد
چنانچه تا حال موجود و بنام ریحل تکری یا مشهور چون سر نار سور از تن دور شده خون
انقدر سیلان امد که موافق جویبار روان گردید و بصورت تالاب ستاده شد جله زرگ
موصوف اندرون تالاب است و الطرف پائین جله مذکوره بهوانی برای دیول مرحمت کردند
چنانچه تا حال جله و دیول اندرون تالاب موجود است فضلکه هر سال در موسم برسات آن تالاب
بر می آید و بر وقت بر آمدن بر اقی پاره جگر سرخ مینماید و بعد خشک شدن سخت و سنگ گردد
یکی دد فتح کهیر له آبادی قدیم است در زمانه سابق تنگ کهیرله گفته میشد چون در سنه ۱۱۰۳
یکهزار و یکصد و سی و سه فیما بین نواب آصفجاه بهادر و مبارز خان صوبه دار دکن که از
طرف بادشاه بود تاریخ بست و دوم محرم در سهاد قصبه مطور مجار به شده ۳ هزار مردم

اطراف

از طرف مبارز خان معه دو فرزندانش مقتول شدند و از طرف لشکر نواب آصف جاه سوای ظهیر الدین
احدی را آفت جانی نرسید آخر الامر مبارز خان بقتل رسیده فتحی نمایان نصیب لشکر
آصفجاهی شد از آن باز نام قصبهٔ مذکور فتح کهیڑله مشتهر گردید در قصبه مسطور مسجدی
سنگین احداث شده زمانه سلاطین بحری و عقب آن برکه ایست عمیق باب زنده
و خوشگوار تاریخ بنای مسجد ازین قطعه ظاهر قطعه یافت از لطف خدا این مسجد جای
زیب چون دار القرائة خواستم تاریخ اتمامش ز عقل گفت بادا خانهٔ حق پاینده
قصبه ایست قدیم مشتمل باغات و ثمرات در اینجا حجره میان اشرف الله صاحب پیرزاده فرقه
مهدویان ذکریا وال که در زمانه محمد جلال الدین اکبر تشریف آورده بودند واقعست بسیاری
مردم از منتسبان سلسله مذکور از اطراف و اکناف بنابر احراز ثواب بهر زیارت می آیند
بلکه متمولان و اهل دول نعش مردگان خود همانجا برده مدفون میسازند متصل از قصبه مذکور
قصبه جامود ایست چون در زمانه دیانت خان ویران دگن قصبه مذکور که محتوی است بر
دو دو قریه در علاقه خاندیس بود لهذا در گوشواره محالات زار قصبه مذکور مندرج است
از اینجا از راه کوهستان شهر برهانپور یکروزه راه در ارد قصبه مذکور خطه ایست سبز و
سیراب در برار قطعه کشمیر توان گفت درختان نسترن و یاسمین بحد افراط که خاک سواد
آنچون نافه تاتار و شمیم عطرآگین شد طبله عطار سوز ها بسیار دارد از آن تالار های انگور با ...
روین مثال چون سپهر و ثریا نمایان عطر و روغن خوشبودار و غیره اقسام بخور در اطراف
و اکناف بطور ارمغان میبرند در اینجا درگاه حضرت پیر فولاد صاحب بر کناره رود واقعست
سبحان الله عجب مقام دلچسپ و نورانی ست که بدین تحقیق دارد مردمان میگویند که
مسقط الرأس و میلادگاه آصف جاه ثانی اعنی نواب مغفرت منزل سکندر جاه بهادر همین
قصبه ایست که بنام پیر فولاد صاحب تبرکا همنام کردند و به فولاد جنگ ملقب گردانیدند و در
آن قریه ایست سون گاؤن که گنبه اینجا در جلادت و مذاق از گنبه های رودی زنی

Jalgaon

فایق باید شمرد و اگرچه در جسم چیک میباشند لیکن بورد القه بهتر و عمده و مردمان انجا را به عمل
طلسم و پروتجات و افسون و سحر منسوب میکنند و میگویند که ساحران سامری آثار موضع سیمل گاؤن
سحر فرعون را از تلامذه خود میشمارند و از جاسود بمفاصله سه کروه قریه ایست موسوم به بهیرو گڈ
در اینجا مسجدیست که تاریخ بنای آن ازین قطعه که بر آن منقوش است ظاهر قطعه بصدق و صفای
ملک حسن گفت * که بنیاد مسجد نباید نهفت * بخفیه تو تاریخ این نقشه شد * بظاهر الف بود و پنجاه و
هفت * اکوت قصبه ایست کلان از زمانه کثیر آباد و مردمان میگویند که نام اصلی آن یعقوب نگر است
و تاریخ آبادیش همین لفظ است آب و هوای قصبه مسطور از آب و هوای تمام خطه برار
بهتر است جانب مغرب رود جهالی و جانب مشرق رود پتهار سکن مردمان معزز و اشراف
اهل اسلام و در رجپوت سپاهی جری اکثر فیمابین هر دو فریق جنگهای عظیم میشد چنانچه در زمان
جنگ تهکڑی شاه دریا از طرفین مردمها مقتول شدند و جنگ تا ایام کثیر قایم ماند مسکنه قصبه
مذکور جلا وطن گردیدند همین طور در هر قرن در اندک امر خانه جنگی میشد از حاکم و جل سکره
هر دو متفق شده با وی بمحاربت بر نخواستند ابتدای جنگ اکثر برین میشد که در قرب مسجد جامع کا
سنددر لاند لکه یا مقرریست هنود آن بوقت نماز مغرب یا قوس و نقاره و نوحه یا بهجن میکنند و
سواری کنس از بود روی مسجد می آوردند در صورت قتل و کشت میگشت و عالمی تباه میشد در زمان
راجه چندو لعل بهادر در وقتیکه خواجه امیر الدین موذن مسجد جامع از دست راجپوتان شهید
شدند و خواجه غیاث الدین بهادر تن نعیت جماعت کثیر از اهل اسلام بلده حیدرآباد در قصبه
خواهان قصاص شدند راجه چندو لعل بهادر از خزانه عامره دیت و خرچ راه داده قطع
احکام بنام تعلقدار عنایت فرمودند بدین مضمون که نشود در لاند لکه یا بوقت نماز بهجن نشود و سواری
بت و غیره از شارع عام نرود و در تمامی مراسم که بدل رضایی و جلاجل ادا میشود و بیند و
در عشره محرم مانند بعد از رسوم ماتمی در خانه ها بشوند تا بشوند در آن مانعیت که بزرگان نفقه گفته اند بعرع
محمد را در دن خانه چکاره در قصبه مسطور مسجد جامع بنا کرده محمد اشرف ناظم برار است چنانچه

سال احداث آن قطعه که بر لوحه سنگ منقوش و بالای محراب نصب است ظاهر میگردد ابیات
در زمان عدل عالم گیر شاه دین پناه * آنکه از جود عامش بحر و کان باج خجل * از مریدانش
محمد اشرف پاک اعتقاد * موضعی را دید کان بتخانه بودی متصل * چون خلیل از امر حق بشکست
آن بتخانه را * داد ترتیب بنای مسجد مستقل * گشت تاریخ این بنا * عاقبت محمود در این مسجد
حاجت روا شد متصل ارباب دل قصبه مذکور سواد دلربا دارد و اطراف سرسبز و اشجار بی شمار
دارد و مقامی است دلکشا نزهت افزا در اوسط قصبه قلعه ایست رفیع و در زیر فصیل رفیعی
است که امرایان ما تقدم در انجا حمام احداث کرده اند مکانهای مستحکم و بلند از متعلقان
ریاست ناگپور که سابق زناله و کاویل در علاقه راجهان بود حال حویلی نهان سنگ قلعه دار
زناله وغیره بفلک سر کشیده ایستاده در زمره راجپوت چتور رام جمعدار ذی عزت و مالدار بوده
در ایام سابق از دروازه بدهواری پیش قبله رو هست تا بعضی بتهای که دو گروه قائم
دارد و دو رویه براسته اشجار نه برای آمد و رفت دختر که در بتهای بوده اند
اکنون درختان مذکور کنجان و چتر دار بر سر راه ایستاده و در نصف آن ستارام جمعدار
بسر رشته تصرف قاضی انجا مولوی سید امام الدین عالم بی نظیر بود چنانچه از روی پروانه بنام نظام علیخان
اصفجاه ثانی در مسئله پرنده سر بحث بر علمای حیدرآباد غالب آمده بندگان حضرت معز الیه را بخطاب
سید امام الدین فرایضی مخاطب فرموده خلعت و سند قضای سرور و نیز عطا فرموده
زاد راه و سواری بجهت رحمت کرده دو چوبدار همراه داده همان روز تا به لنکم بلی داده فرمودند
که اینقدر عالم لاثانی از چند ماه در اینجا مقیم حال مسلمانان قصبه اکوت در تعذیبات شرعیه
چگونه خواهد بود قاضی علی بشیر فرزندش نیز در علم فارسی کامل بود اکنون نجیب الدین
دختر زاده قاضی علی بشیر بسن شعور رسیده رسوم قضا که بسبب صغر سنی منزاله در سرکار
عظمت مدار ضبط است یقین که اهالیان سرکار انصاف پرور به امر قضا به قبضه اختیار وی
خواهند داد نواب محبوب خان ناظم انجا با راجهان ناگپور بر سر مکاسه جنگ نموده

مقتول شده مقبره‌اش در نواحی اکوت موجود درگاه حضرت ملک التجار صاحب که یکی از متعلقان
خواجه محمود گاوان ملک التجار وکیل مطلق سلطنت سلاطین بهمنیان در ایام سلطنت فرقه
سلاطین مذکور که در انجا انتقال کرده‌اند جانب شمال قصبه واقع و درگاه سید نور صاحب بیرون
بهمواری دروازه است و متصل از آن گنبد گلاب بیگم صبیه میر نظر کروڑی سر راه قصبه
از کاتون واقع است و بر لوح جبین دروازه گنبد قطعه تاریخ انتقال صبیه مذکوره
بصنعت تخرجه و تلازم خشم و کل زر بس باعتبار اسامی پدر و دختر که شاعر کامل هنر تصنیف
کرده بخط نستعلیق منقوش قطعه زر بس نگار اگرچه کسی در جهان نبد گلاب ز نیجر نور نظر دید جهان
پر آب باند چهره چو چشم جهان زار تحسین بگفت هاتف غیب از نظر شد گلاب وا حسرتا
ه۱۱۵۰ وضع تاریخ ۱۰۹۷
باد کرد در ایام سلف هرگاه که محال اکوڑ در دام کرده قرار دوازده ماه در ضبط خالصه آمد
برای تحصیل و گردآوری مال مذکور هر سال مقرر میکردند ایشان را کروڑی میگفتند و گروه بهای آن
عهد همه صاحب قبیل و صاحب جمعیت میبودند و جمع کثیر را بفیض میرسانیدند چنانچه تا هنوز از اولاد
ایشان هم کروڑی در اکوت موجود اند و در قصبه اکوت شطرنجی عمده و بهتر بافته میشود
در شهر دکن شطرنجی اکوت مشهور و معروف از بلده حیدرآباد خریدی بزار ها روپیه
می آید بلکه در بلده مذکور در خانه‌های امرا و وزرا و دولت سرای حضور پرنور شطرنجی
اکوت مفروش است در عهد آصف جاه ثانی اکثر خیمه و سراپرده و شطرنجی از اکوت
و ایلچپور ساخته میرفت و بفاصله ۳ کروه از قصبه مذکور در دامن کوه قریه است
که از او به ابر روز میگویند در سواد آن بر کناره رود مهابلی مقبره ایست نورانی مقام سایه دار
و دیگر جای انبیای قبور دو برادر یکی اولیا صاحب و دوم انبیا صاحب که صاحبان ممدوح
در لشکر نظام شاه بحری ملازم بودند و نظام شاه بحری از دار السلطنت احمد نگر
بعزم تسخیر قلعه گاویل در ۹۸۲ه نهصد و هشتاد و دو با جنود بیحساب رسید قلعه را
بمحاصره پرداخت و تا یک سال در صدد کشادن قلعه سرگردان مانده آخر الامر بدیار

، رودادر

هر دو برادر موصوف قلعهٔ مسطور فتح شده دران جنگ هر دو برادر آنجا بکار آمده اند و در حوالی درگاه حضرت
موصوف گنبد و مقابر مقتولان جنگ مزبور واقع و در موضع امرادو گروه جانب شمال از اکوت مزار
درویش مجذوب فرحت علیشاه نام ساکن بهورکهیر که سالهای چند در موضع امرا انزوا گزیده بصدق فیض شده
و خرق عادات نیز مثل اختلاط با شیران و دمان در جنگل در آن مقام مشاهده کردند و این راقم الحروف نیز بعضی علامات
شریف ایشان بچشم خود در آن [illegible] موصوف را دیده در تاریخ الکهزار و دو صد و هفتاد و هفت نقل کرده مردمان معتقد
گنبد احاطه وغیره بر مزار بزرگوار تعمیر کرده سال بسال عرس میکنند و هزارها مخلوق در آن ایام می آیند و سنگه نام
شخصی از جیلکا زرک معروف در قصبهٔ اکوت چاه از سال عمارت کرده از بنودن غله گندم وغیره چند تنکه یکی
جمع آورده اند کان چاه آن زار آید نفر طعام خشک میدهد و در این زودی یکی محمد زمان جمعدار از اهل اسلام کنور سنگه
جمعدار راجپوتان مدار علیه وغیره تمامی قصبه بوده اند بفاصله ده کروه از پرگنه قصبهٔ [illegible] کانون قریه آیت
موسوم به [illegible] در انجا بزرگی صاحب کشف و کرامات از اهل سنجاب بطریق مجاورت قیام پذیر بود و بتاریخ نهم
شعبان سنه [illegible] هزار و دو صد و هفت انتقال کرده علاء الدین [illegible] بانی گنبد اکوت [illegible]
درویش صرف بود کنند و خانقاه عمارت کرده کار خانقاه هنوز ناتمام بود که از نیابت معزول شده اجرا
تعلقدار بجهت مصارف خانقاه درویش مذکور خیری سرد هی از پرگنه جلکانون وراندکانون و اکوت تمام
خادمان انجا که بهمولا شاه بود مقرر کرده چنانچه در ارد مذکور تا عمل سرکار عظمت مدار [illegible] جاگیر
[illegible] ند و در صرف عرس که در ماه ذیقعده میشود و مصارف مسافر وارد و می آید الحال او وار
مذکور [illegible] و خادمان درگاه [illegible] حال همین طور در موضع سری پالیکانون متصل [illegible]
نمهاره از زیارت درویش خاکی شاه [illegible] بزرگ [illegible] صاحب تصرف و مجذوب الحال
بودند از هر جنس جلاء کلام شریف میگفتند و بران خطوط میکشیدند و گرد کرد خود بلا تعظیم می نهادند
و هرچه از ماکول و مشروب از قسم [illegible] وقتیکه نذر می آمد خود هم میخوردند و بدیگری هم میدادند و همچنان
ضایع میکردند وقتی عبور لشکر محمد فتح جنگ خان بهادر در آن نواح شد بهادر ممدوح جلد کلام الله از ایشان
مذکور بجبر و قهر انتزاع کنانیده [illegible] بزرگ مذکور را [illegible] تمام شسته بیاندید [illegible] مذکور

در قهر آمده هم قد استاده شدند شخصی از لشکریان نواب محمد جاه دوست قمچی هم از نیست آن زرگر رسانید
درویش در جذبه آمده صبر نمودند میگویند که در همان سال محمد فتح جنگ خان بهلاک شد و از شاید عالی نزاع گورر
هر کس ازین لشکریان کس که به او بیا کرده بودند بقوت محتاج شدند غرضکه درویش مسطور نیز در سنین یکهزار و
دو صد و چهل وفات یافته اند و مرقد شریف گنبد و احاطه پخته ساخته هم سال عرس منعقد میشود در سواد قصبه آثار کاکون
کلان مزار الف شاه و سکندر شاه و سید راجی که صاحب جان کمال بوده اند واقع و مرجع هر زیارت و سیر است
بجهکوان قصبه است که در ایام سلطنت میرزا محمد جهانگیر بادشاه در جاگیر سید یوسف نیکنام بوده
چنانچه مقبره و مسجد پخته سنگین و منقطع بنا کرده همت خان فرزند سید یوسف نیکنام است انچه
عبارات بر الواح قبور واقعه مقبره مذکور منقوش اند در ذیل نوشته میشود رباعی کتبه تاریخ مسجد
رباعی در عهد شهنشاه زمان شاه جهان بنیاد نهاد مسجدی همت خان تاریخ بنای آن جستم ز خرد
گفتا که بگو کعبه خیر اباد ان ؛ بر لوح مرقد همت خان ولد سید یوسف نیکنام مرقوم است بیت
بلبش بگو خورشیش فرست : کش یار ذات الحسن بهش فرست : این لوح قبر مغفرت پناه میر شرف الدین حسین
مخاطب همت خان ولد میر محمد یوسف نیکنام است که اشجع و سخی زمان خود بودند و جانشان در قلعه
فتح اباد عرف گهی دهارور که در ایام خلافت شاه جهان بادشاه غازی ایالت قلعه مذکور بحکم موجود مقرر بود
واقع شد در سالی که تاریخ از جهان مردانه رفت لالچی میشود و تاریخ بیست و دوم شهر صفر روز
شنبه سنه ۱۰۴۹ هجریه عبارت قبر دیگر بیت هر که آمد در جهان پر ز شور ؛ عاقبت می بایدش رفتن بگور
این لوح قبر میر فریدون حسین محمد یوسف نیکنام که حافظ قران مجید بود و در راه [illegible]
خواهان جهانگیر را با غنیم لئیم دکن واقعه شد بدرجه شهادت فایز گشت در سالی که از جگر شگاف شگاف
تاریخ آن بر می اید بست و ششم محرم ۱۰۲۵ یکهزار و بیست و پنج عبارت قبر دیگر این لوح قبر میر شاه
حسین ولد میر یوسف نیکنام است که برفاقت پدر بزرگوار خود از دست ساقی رضوان جرعه
شهادت نوشیده اند در سالی که تاریخ آن از لفظ شهید شهادت واضح میشود بیت از صد
سال اگر شتی زنده یک روز ؛ بباید رفت ازین کاخ دل افروز عبارت قبر دیگر سعید با مرد نکو نام نمیرد

۱۰/۱

بهکوال و پاتور

هرگز نمرده است که نامش بنکوئی بر زند این لوح مرقد پر فیض میر محمد یوسف یکنام علوی است که در
عهد سلطنت جهانگیری با مخالفان دکن که سد راه اسلام شده بودند جنگ و جدل کرده با بیست کس
و خویش و نوکران روز پنجشنبه نوزدهم ماه صفر بدرجه شهادت رسیدند در سالی که تاریخ آن
از میر یوسف ثانی هویدا میگردد و عبارت قبر دیگر این مرقد فیض میر عنوان پناه میر محمد حسین
یکنام ولد میر محمد یوسف یکنام علوی الحسنی وفات ایشان در قلعداری بالاپور و فوجداری بکلانه
که در عهد خلافت شاهجهان بادشاه غازی مقرر بود واقع شد تاریخ وفات شریف آن بیت
سنه یکهزار و چهل و هفت الله باقی من کل فان ابیات هر که آمد در جهان پر ز شور عاقبت بایدش
رفتن بگور نه در ره عقبی است دنیا چون پلی بی لقا جای دوران سرای . دل منه بر این پل
بر زمین و بیم نه بر کاروان سازد نتوان اینجا مقیم نه هیچکس را نیست زین منزل گزیر از کد او شاه و وزیر
یاد میر سیوم جای وی در جنة الماوا اند نه در قصبه مسطور با افراز چرمین و عنان اسب بسیار
عمده تیار میشود پاتور قصبه ایست قدیم بقدر این معلوم میشود که هنگامیکه گیتو راج راجه
هندو دکن از منوچهر پادشاه ایران برای مدافعت و سرکوبی زمینداران دکن و برار استمداد
و کمک خواسته بود و منوچهر سام نریمان را با سپاه بتقاضی اطراف دکن گسیل نمود در این
وقت از سپاه ایران بسیاری گشته ملک دکن را متصرف راجه بند در تصرف ایران
زمان شخصی از سرکردگان فوج ایران که پاتور نام داشت قصبه مذکور بنام خود معمور کرد
و بلده ایلچپور در همان زمان بنام ایرج جد مادری منوچهر گیتو راجه آباد کرده بود حالا
به هر کیف قصبه مسطور مسکن شرفا و اکثر اهل جاگیر و انعام در آنجا سکونت میدارند باغات
فراوان باغهای درخت انبه بیحد و حساب که یاد در تمام خطه برار بعدن سبت انبه سرزمین مذکور
است انبه عمده عمده با ذایقه و لذت و پر حلاوت در اینجا بهم میرسند و دو سه قسمی از انبه نامه
احمد دو در این ملک عدیلی ندارد و حکامان سابق نامهای انبه نیز به تعقیب بیدا کانه
طرح نموده مثل سلطان المثمر و شکرگون و حلوائی و دودقا نوزده سوم ... اند عادات

Patur

قدیم صاحبان باغ اینه این بود که آنچه از ثمر خام و پخته که زیر افتاده باشد هر دون
را از التقاط آن ممانعت نمیکردند بلکه مشهور بود که شخصی که مانع التقاط شود در اینجا بلای
وی کرم می افتد غرض که قصبه مسطور در دامن کوه که بکوه چهیاگل کتوره مشهور است آباد
شده و در انجا مرقد حضرت شاه بابو صاحب قدس سره رونق افزا است نام مبارک حضرت ممدوح
شیخ عبد الغفور است و عرف شاه بابو ابن شیخ عمر بن شیخ سعد متوطن موضع کهکائی اند
از شیخ حضرت علاء الدین مسندی بیعت نموده خرقه خلافت یافته اند و شیخ علاء الدین
مرید حضرت مخدوم شیخ نصیر الدین چراغ دهلوی قدس سره و ایشان مرید حضرت شیخ نظام الدین
اولیاء قدس سره اند و مراقد پیران طریقت حضرت معروف در بلده دهلی واقع اند چون حضرت
ممدوح بعد اخذ خلافت و استکمال نعمت ظاهری و باطنی از خدمت پیر طریقت برای سیر
و تفرج وسعت آباد عالم بمقتضای قل سیروا فی الارض مامور و مجاز شدند گشت کنان در ضلع
برار در عهد سلطان محمد تغلق در سنه هفتصد و هشتاد قدم رنجه فرموده در کوهستان ازتوال
گزیده مشغول بعبادت نامتناهی شدند فقرای چند صاحب کمال که مسمی جعفر شاه و برادرش
سکین شاه و مهتاب علی شاه و بابا امین شاه و نرگس شاه و دود دیار شاه که بیعت بودند
بذکر و شغل باطنی و نماز و اذان خمس الاوقات پابند میماندند هرگاه که در سرزمین مسطور
اسلام رائج و شایع نبود و شخصی سردار از قوم هنود که ظالم وقت بود اکثر بندگان
خدا را تکلیف ما لا یطاق میداد از ورود حضرت ممدوح و شیوع دین اسلام و اعلان صدای
آواز اذان غضبناک شده در صدد تخریب و تخلیج و تزعیج حضرت ممدوح معه خادمین
افتاد بقدرت قادر قدیر خادمان حضرت ممدوح همه دیولهای قدیم را شکسته
با زمین برابر کردند و بدعای حضرت ممدوح همه زمین سنگستان مثل موم نرم شده
سردار هنود که با فوج کثیر بر حضرت تاخته بود چون قادر تا ناف غرقه زمین گردید
دیگر های حیوان و افیال نیز در زمین پیوستند کافر مسطور فریاد بر داشت و توبه

برآورده

A.H. 780

را آورده اسلام قبول کرد تا از نتیجه لطف حضرت ممدوح نجات یافت و تا هنوز نشان دو پول را
و نقش پای اقبال و پیشنهیر چون نقش بر سوم بر سنگها موجود و بعد ازین هزارها مردم سر بر آستان آن
آورده بدست حضرت اسلام آوردند و مسلمانان بیعت قبول کردند قصبه مسطور از اهل اسلام آبادی
گردید و در ان آوان سلطان محمد تغلق بسبب عارضه بخار سخت برای هوا خوری بر فاصله قریب حصیه
زن بوده و مشایخ و علما و فقرا را طلب فرموده مستدعی دعا نموده استشفا کرد و هنوز نیفتاد آخر الامر
حقایق کشف و کرامات و علوی مقامات حضرت ممدوح شنیده بخدمت حضرت حاضر گردیده
حاجت خود درخواست کرد بفضل الهی از میامن دعای حضرت ممدوح بخار رفع شده
شفا یافت و در ان نزدیکی حضرت ممدوح بتاریخ یازدهم شوال المکرم سنه ۷۹۰ هفتصد و نود
و یک از جام وصال الهی سیراب شدند سلطان مذکور به تجهیز و تکفین پرداخته پایین کوه
داتون مدفون کرد و قبر گنبد را در یک روز و شب که وصیت حضرت بود بپایه بنا ساخت
چنانچه تا حال موجود و زمین اطراف و عقب کوه یانصد تنکه و دیهی یکه برای مصارف مقبره منوره
وقف خادمان نموده تاریخ ارتحال حضرت ممدوح درین آیه یافته اند خالدین فیها و بعد ازین گنبد
شریف مکانی چوبین و دیوار سنگین تعمیر کرده بود اکنون شکسته شده دروازه کلان آهنین
دروازه خورد در میانی که روبروی گنبد شریف است فهیم غلام عبد الرحیم خانخانان ابن بیرم خان خانخانان
در سنه الف هزار و یازده بنا کرده است رباعی تاریخ که بالای دروازه منقوش شده این است رباعی ؛؛
این عمارت بنای شاه جهان ؛ خانخانان ابن بیرم خان ؛ از کرم کامیاب عالیشان شد بود
حاکم فهیم برادر شان ؛ نقارخانه سستی سیف المعده صاحب جاگیر دار تعمیر کرده اند دیوار سنگین خانقاه
که شکسته شده بود از آن مدینه جاگیر حضرت ممدوح خادمان روضه منوره در سنه یکهزار و دو صد و
تعمیر کرده اند و درین فقره تاریخ یافته اند کل شکسته نام [illegible] از گنبد شریف
مسجد پخته خواجه [illegible] خان نبیره خواجه عثمان [illegible] یکهزار و دو صد [illegible] و تعمیر
روضه و مسجد سنگین بر اصل چوب بنا کرده فهیم است و مسجد جامع و تتمه قصبه [illegible] دروازه

های کلان تعمیر کرده درویش به حالت بهادر جاگیردار متوسل گلبرگه بند کا حضرت ...
مسجد جامع از این رباعی اظهر است مسجد جامع زسر نو ساخته شده عالم از فیض بهره یافت شده
سال تاریخش چو پرسیدم به گفت هاتف سجده گاهی اهل حق شده و تاریخ شهرپناه ...
در عمل جاگیر نواب ... بهادر نظام الملک بهادر مفوضه درویش محمد خان بهادر خادم العباد فدوی ...
محمد اشرف آمین در راه رحمت الله الحسن تمام ... از قدیم مکان قاضی و خطیب زیر پایه مسجد جامع
واقع الحال قاضی سرفراز علی بحلیه علم و فضل آراسته و پیراسته اند و دیول نارد رم که نمود
او را ناناجی میکهی نیند در درین کوه مذکور واقعی مردمان قائل اند که نارو شام یکی از برهمه
ست که از حضرت شاه بابو حسین قدس سره الکتاب فیض نموده و لمعه از آفتاب معارف بر خاطر
وی تافته در راه جیت جاتر آن دیول مذکور بازدحام تمام معمور میشود و منگلور بیر قصبه است
آبادان مردمان شریف و افواه اهل مناصب سکونت میدارند درانجا درگاه منور حضرت
حیات قلندر قدس سره ... افغان است احوال حضرت ... مستنبط از ملفوظ شریف به طور
اختصار حواله قلم میکرد ذکره را جهت منگلیا نام در زمانه قدیم در انجا سکونت میداشت
چنانچه قصبه مذکور از نام او مشهور شده جناب میر قلندر قدس سره از بابر د مقابله کرده
هر دو را مقتول ساخته که اسم معظم حضرت ایشان شاه بدرالدین دبابا بدهن و سید محمد کبیر
المسمی حیات میر قلندر قدس الله سره است و وطن حضرت ممدوح در ضلع روم موضع
بطایحه است طریقه حضرت غوث رفاعی مشهور است اجازت طرق دیگر نیز بحضرت رسیده است
نام والد حضرت یحیی قدس سره و بیعت از عموی خود حاصل فرموده اند ماده سن وفات حضرت
بارحم است در همین مرقد جسم مبارک مدفون است بعضی مردمان را توهم چنان است که این مقبره
مصنوعی است که از راجیه میگویند این غلط است تعمیر مکان چوبین در عهد محمد شاه بادشاه ...
جاگیر نواب نظام الملک مغفور جاه بتاریخ یازدهم ماه رمضان ۱۱۲۸ ... که زر و ... حاصل ...
غ میکرد و بست و دوم ماه جمادی الثانی عرس حضرت ممدوح بکمال ازدحام میکرد و از اطراف و اکناف

46

طلاق

خلایق لاتعد و تحصی فراهم می‌آید و بوقت صندل انبوه کثیر بر مرقد مذکور جمع می‌آید کشمکش
میشود و فقرای اقالیم و امصار از هر قسم جوگی متفق میشوند از تصرفات حضرت است
که در قصبه مسطور طوایف و چمخانه و هنوبان زیت و نمی مانند قوم هنود را که از پرستش هنومان
در هنود و عوام کشمدا یکی و غیره اوقات گریزی نیست لهذا بر اوقات معهود خویش بدرگاه میر حیات
قلندر حاضر شده ادای نذر و نیاز میکنند و مقابر و خوانق دیگر اولیاء الله مثل بنگالی شاه
وزیر دست خان ولی و پیر بابا و سنجه بوجل شاه و شریف شاه و کالی شاه و سید یوسف
و بسم الله شاه و شاه امان الله و دیوان شاه و فیروز شاه و چاند شاه و شاه دوله و شاه انس و شاه پیر
و خاکی شاه و دوده و تارکی شاه و غلام علی شاه و پیر غیب صاحب و مست شاه و دیوانه شاه
و سرمست شاه و قلندر برهان الدین و محمد سعید فیض الله شاه و صدق الیقین شاه و دولت علی شاه
و یقین الله شاه نیز در آن قصبه واقع شاه عطاء الله قادری در قصبه مذکور مرد نیکو سرشت
مشایخ بزرگ درین نزدیکی گذشته اند اکثر کلام منظوم آن بزرگ در هند و نصایح در ملک برار
متداول است آشتی قصبه ایست قدیم آنرا اوده ... اکنون ... بکور ستی ... افغانی
افغانان نیازی سکنی میدارند ... و اقطاع اند مقبره محمد خان نیازی در آنجا واقع
تاریخ وفات خانه کور از مصرعه واضح مصرع مرد اولیا محمد خان بلوری گوهر در گاه حضرت بایزید
واقعه امراوتی در اصل قریه ایست از مضافات قصبه بزیره بیبی در زمانه راجکان شخصی بنام آنبه
بهوانی آباد شده دیول بهوانی مذکور در قدیم الایام احداث شده هر سال وقت نوبت نواختن
میشود و بر بهوانی مذکور زیور طلا و مرصع بقیمت لکهو کست و قیکه راجه میت رام بایکر
کران برای آبادی ملک برار و قطعه و قمع مفسدان مامور بود دستار را لیه در سنه ۱۲
یکهزار و دو صد و چهارده برای معموری بستی و سکونت ساهوکاران از جمیع قصبات و
قریات موضع امراوتی پسند و انتخاب کرده اطراف آن محاصره پنجاه هزار روپیه از سنگ و گچ
و بیا و دکان انداخته ساهوکاران و مهاجنان را نامه فرستاده طلب داشت و آباد کرد احاطه آن

آشتی قصبه ایست قدیم ... ظرف ... ده ... [illegible]

امراوتی سابقا قریه بود متعلق بقصبه بدنیره بی بی و در زمانه هنود بنام انبه بهوانی آباد شد

بپخته سود و رواج ها تعمیر کرده اخرالامر رفته رفته کارش تا بدینجا رسید که در نواحی برار بقیه
معتبر شده بنام شهر و در عمل انگریزی مشتهر گردیده و مورد و مرجع تجاران امصار و دور
و نزدیک مسکن [illegible] اعتبار گشته الحال منجمله شش ضلعات برار
امراوتی یک ضلع مقرر است و قسمت آن سه اضلاع [illegible] تجار رونق افروز میباشند خرید و فروخت
پنبه و پارچه های دکانی و غیره در انجا اجرا شده [illegible] رشک معموره می نماید و روز بروز کثرت
ابادی است و تاجران هفت اقلیم در انجا حاضر میشوند و بفاصله یک گروه بر مقام مال تیکری
چهاونی ارباب حکم و منازل محکمات تعمیر گشته و متصل از ان به مسافت چهار کروه
بر قصبه [illegible] بمقام عروج و زوال دفاتر [illegible] صعود [illegible] دفاتر مقرر یافته
آبادی شهر بیشتر از یک صد [illegible] جامع مسجد [illegible] امراوتی بنا کرده کریم خان جمعدار
بسیار خوش قطع است در صحن آن [illegible] حوض خوشنما [illegible] قوم بوهره نیز به تکلف و ترتیب
تمام [illegible] مذکور واقع [illegible] بیرون [illegible] دروازه مسجد خوش قطع [illegible] حفاظت
کرده جناب مولوی محمد عبدالله قدس سره عالم ربانی متوکل عابد و زاهد در مسجد جامع سکونت
میداشتند هزارها غربا و مساکین را طعام و در موسم سرما پوشش میداده و در عطا میکرد
و خود یک ته بند و یک رومال بر سر و یک رومال بر اندام میداشتند در موسم سرما بعضی اوقات
لحاف [illegible] خود نیز بکدام مسکین داده خود در پوستین جانماز مسجد اکتفا میکردند و همه دان
را بتعرف حضرت موصوف توهم در عینیت کیمیا بود لاکن جناب ممدوح عارف بالله
در حاجت روی انام همه تن مصروف میماندند و از [illegible] اطراف مدد [illegible]
عاید میشد خود را احدی در اکل و شرب لباس [illegible] نمی نهادند درست گو متقی و [illegible]
افقه دهر علامه عصر بودند زمانه طویل [illegible] و هدایت مشغول داشته بمرض موت
گرفتار شدند حاضران ملول شده از ویرانی مسجد بعرض رسانیدند فرمودند که اندکی این
مسجد [illegible] شاءالله تعالی از من نیکوتری در اینجا خواهد شد چون از دفن سوال کردند

[illegible]

بستم

چشم پر آب شده جواب دادند که این مجرم سزاوار آنست که در بارش سنگ کنان کنان در کدام مقام
مجهول زیر زمین کرده و بند آخر الامر آن یکتای زمانه و ولی یگانه بجام وصال سیراب شده و بداعی
اجل لبیک اجابت گفت در صحن مسجد زیر درخت مولسری مرقد آن بزرگوار واقعست سال وفات
از قطعه مولف ظاهر قطعه مولوی عبدالله صاحب قدوه علمای دین عارف و متوکل و سر حلقه اهل یقین
قانع و مرتاض و با دل زنده ارباب دل خلق او همرنگ خلق رحمة للعالمین ز رخت
هستی چون بسوی جنت الماوی کشید از فراقش شد جهانی سینه ریش و دل حزین
بهر استقبال رضوان تا در جنت رسید گفت با بر ملا طبتم فادخلوها خالدین ۱۲۵۲ چون آن پیر سلیم
سنین رحلتش از روح قدسش از فراز سدره گفتا رونق خلد برین لمولفه فاضل بی نظیر
عبدالله صاحب عارف بالله چون ز امراوتی بسوی عدن رفت و خلد برین شدش مسکن
سال نقلش خرد بحیرت و حرتش گفت شهباز آشیانه عرش ۱۲۵۲ وفات آن بزرگوار را هنوز
کامل منقضی نشده بود که در عهد حکومت بالش صاحب بهادر وحید عصر یکتای دهر عالم بی مثال
فاضل فرخ فال مولوی محمد سعدالله صاحب سندهی بر وفق اشارت بشارت آن شاه ملک
ملکوت در مسجد موصوف گنبد شاهانه امید خلایق را منور گردانیده و از نجابت که بعضه ابد
ادوار ادا سه شنبه فی سبیل الله جناب ممدوح چه نیر در ان تعلق سوال فرد کامل اندازه و فتنه در مسجد خود را
برو در قناعت زده بی قشر ده اند عرصه هفت سال بگذرد که نقطه از اینها مسجد قدیم پر آن
نیاورده حتی که در عمل انگریزی جزیه مبلغ معتدبه بابت مانه روغن چراغ مسجد که حکام اهل اسلام مقرر
کرده بودند در محکمه سرکار فراهم شده اراده انعام گشت آن بود که مولوی صاحب بنفس
نفیس تا محکمه قدم رنجه فرموده مبلغان همدست سازند مراسم تعظیم و تکریم بتقدیم خود برین
مولوی صاحب هرگز اقبال این معنی نفرمودند آخر الامر صاحبان انگریز که حق شناس و قدردان
یلیاشند زر مذکور مصحوب تحصیلدار انجا در خدمت آقا فرستادند هنوز حق آنست صاحب
مرد مقدس بنیاد متوکل با وصف آنکه در مسجد میکنند بی الطعام اوراق زر اکر خلیل زبان

گفته شود در است و شبلی عهد تصور دیده آید بجا الله تعالی در عمر مبارک ایشان برکات
بخشد و تا ابد الدهر بر سجاده فقر بپایه تمکن دارد که ذات بابرکت شمع فانوس ارشاد است
و مصباح طریقت روزگار قطعه زهی عالم پیشوای زمان نکو کار شیرین سخن نکته دان
بملک عبادت شه بی زوال کمر بسته طاعت ذو الجلال بعلم و ورع ظاهر آراسته بحلم و
رضا سینه پیراسته بوجاهت نور عبادت عیان دل همرنگ اخلاق پیغمبران
همین است مر اهل دین را مراد که ظل ظلیلش ممهد شود الله ماهان قصبه ایست قدیم البنا متصل قصبه [illegible]
میگویند در اجداد آنجا کسی بیر بهون بود تا سرضع کنیکی از راه مظلوم بهنیا الله [illegible]
میکرد و از اهل اسلام کراهت و عناد میداشت حضرت حاجی الحرمین [illegible] وارد آنجا شده
مشار الیه را بقتل رسانیده آدرکاه مزبور در آنجا واقع و نیز عبد الرحیم شاه و محمد اکرم شاه
درویشان با کمال و صاحب تصرف در آنجا مدفون اند در قصبه مسطور حسب [illegible] محمد [illegible] از
که ساکنین آنجا بودند حضرت قدوة السالکین زبدة العارفین مولوی شاه [illegible]
قادری که سواری هم کوهری پیر و مرشد راقم الحروف اند سکونت میداشتند بسبب
اقامت جناب ممدوح در قصبه مسطور احکام دین و اسلام رایج و شایع شده سال
وفات حضرت ممدوح از این قطعه مولفه راقم اظهر قطعه سفر فی الصفر من الدنیا الی
بس غره مرجع به شبلی العهد والجنید شیم کان قلبه سر مودع [illegible]
حوله امجد اعظم الله [illegible] ضجیعه برادر عمری حضرت ممدوح مسمی مولوی [illegible]
در حیدرآباد تشریف برده از نواب [illegible] ناصر الدوله بهادر با نهایت عز و تمکین ملاقات نمودند
بهادر محتشم الیه پنج عدد اشرفی نذر گذرانیده از ملاقات و کلمه [illegible] شاه [illegible] بحروف محظوظ
و مسرور شده فرمودند که در ضلع [illegible] نیز اینچنین بزرگان تشریف میدارند نواب شمس الامرا
امیر کبیر بهادر از شاه ممدوح رسوخیت کمال پیدا [illegible] در بعض بوده کان حضرت
ممدوح بود فرزندشان شاه احمد الله صاحب در قصبه بوده مضاف صوبه برار قریب [illegible]

اقامت بیدارند و حضرت شاه امیر الدین قادری برادر حقیقی شاه محمد منیر الله قاد
بوده یکتای زمانه اند در تحمل و صبر و شکر و زهد و ورع مستثنای آفاق بو
آن حضرت صرف مجموعه کمالات قادریت خود اند از ارباب دنیا نفرت کا
توکل همچو ذات مقدس مشایخ حیدرآباد نزکسی نخواهد بود زیرا که بلده مذکور دا
و از امرا و کبرا مملو در اینجا اگر کسی خود را در توکل زده متوکل گویانند همچنین است
مخلوق باین صفت که فلان متوکل است بموجب رجوع خلایق مشود و باران ز
تا چهل روز در یک مقام اقامت نمیکردند که از کثرت خلق ایمد را حال توکل ظ
و فانی شدن توکل مسبب الکتاب آورده است اوقات حضرت چون اوقات اولیای ک
همه را بابات امیر جهان قانع لی بدان خبر روز در ذکر حق مشتغل زهی ایام ا
بحر محیط فضایل چو تابان سهیل سهیلی نه بل آفتاب کمال عجب نیر خاص ا
رفته کیهی برادر اغنیا همه همتش از افتقار خدا زده کفش بر روی دنیا دوا
اهل دنیا از بون العرض والد حضرات ممدوحین جناب جامع الحرمین اکسیر نفس حاجی فطا
حفیظ الدین و اعلی زبده افاضل کرام و قدوه علمای عظام در این زمان بسر شده اند با و
با حکیم الحکما صدر الصدور محیی الدوله عزت یار خان بهادر و دیگر امرا و وزرا اقبال
کرده متوکلا علی الله زندگی کرده اند و راستکه نور نیاز مریدان حضرت ممدوح بز
بودند نواب وزیر خان بهادر که در جنگ کهرله بکار آمدند نیز از مریدان حضـ
حضرت ممدوح در قصبه ... نوات راجه وزیر انعام که محض به نذر را
کرده بودند و واقعه است بعد از سی سال قبر منوره را که برای ... کشاده بودند مو
مقدس زیارت روز نخستین صحیح و سلامت یافتند سلمهم الله جناب قاضی قصبه کر
نبره حقیقی جناب معروف و این راقم کتاب نسبه حقیقی حضرت ممدوح است ... لا
قدیم و در اینجا پارچه ... بنام کتب نهایت عمده و بهترین نسخ مثنوی و مدرسه ... بلکه در انده

نور است از طرف سرکار چاه‌ها کنده اند و در ستا جوان بالمقابله بیدار دید از آن بر آورده

در خیابانها نامی اند هستند و موافق برف نمک زرین است و هر روز یک کنده تی تاب خورد دیدا

شکست لیکن درین عمل انهم بند بند از طرف سرکار مقاطعه دادن توقف کردید

مردمان انجا جنگجو و در خانش جوشیده کریم خان نام در انجا مرد دلاور و ذی جرات بوده

است فیمابین راجپوت و مسلمانان همیشه جنگ و جدل میماند روزی راجپوتان مسلمانان را در

جامع مسجد مشغول نماز دیده سلک بیجاده خرید دق بر انها سر کردند بقدرت الهی است که قبل از آن

گرفتن جماعت اهل نماز در رکوع آمده و مهره‌های شان در دیوار مسجد مسلمانان بعد از فراغ

نماز با سیف های مسلول تعاقب انها کرده قتل و کشت عظیم نمودند درین زمان در کهوار

حاجی عبدالغنی نام تاجری است دیندار کمر بخدمت و دعای تا صلی بسته اد از کوه میماید خلق

مرد صالح و مال صالح در نعم المال الصالح للرجل الصالح در زبان وی صادق می آید

باسم قصبه ایست کلان و معتبر اکثر اوقات جهاز نواب صاحب چاه‌ها در انجا مانده است مسجد

جامع قدیم البناست در عمل حشمت جناب نواب در ششم بنگهدار و در عهد سیف ... مال

بالاجی در انجا جلوس کرده و بهوانند کا لو دیوان رگهوجی بهوسله راجه ناگپور دول

از سنگ احداث کرده که رو بروز برهمن در انمیان به فراغت تمام تا دل سکونت دارند

پایه قصبه ایست قدیم مردمان متمول از قوم لاله در انجا توطن میدارند حصار قصبه

در عهد نواب عضد الدوله عوض خان بهادر بتحته تعمیر شد نواب محمد سبحان خان بهادر

متوطن بلده ایلچپور و محمد روشن خان بهادر برادران شان بجمعیت کثیر در انجا سکونت

میدارند حویلی‌های بهادر ممدوح تا حال در انجا سرجود و متعلقان شان در حیدرآباد

خ فتک قصبه کار نجه بلا ربیحه رقیب مخالف شکنجه از تر طی اصحاب ناز و غنجه

رخ جهره شهد کیجه و افرنجه نیز بدبیت نبی نیم بدین جمیله زهد و صین وافرنجه

الحمد و ملک امروز محمدیت کارنجه فصل سوم احوال عمل سرکار عظمتدار در ضلع تفصیل تمام ذکر

یکهزار و دو صد و شصت و نه مطابق سنه ۱۸۵۲ یکهزار و هشتصد و پنجاه و دو عیسوی در ماه ...
گذاشت ملک برار بجاصلیکه در باب آن هم بحث گذارش یافت باستثنای جاگیرات و محالات صرف
خاص و حقوق ارباب وظایف گردیده ملک مذکور تفویض اولیای دولت سرکار عظمت مدار گشت در آن
سال شدت بنگال و افراط غلات از حد زیاده بود ... ازین پیش سرکردگی
... علاقه کوهستان در موضع بلدانه متصل دیولگهات مقرر بودند بعد ازین دپتی کمشنری
تعلقه شمالی برار و جمس ... بهادر ... آرو بالمی صاحب ...
ملک صاحب بهادر وارد قصبه بالاپور شدند و میجر جمس ... بهادر بعد دیگر ماجان بهادر دپتی کمشنر
تعلقه جنوبی برار قرار یافته ملک مفوضه بدو شق استقرار یافت در گوانحد و دفاتر جنوبی
شمالی مرقوم ... وار دیولگهات تا جلدر ... امراوتی و ایلچپور در تحت علاقه شمالی
محسوب شد در چهاونی ایلچپور که ... از میجر ... تا قیام میجر مذکور در چهاونی علم ...
... عهد مذکور موقوف شده محمد بدر الدین و محمد وزیر الدین قاضیان ... مهکر که در محکمه
... ملازم بودند ... باسم انعام یا ... طرف ... بدر الدین صاحب قدیم بنیابت ملکی و محمد
وزیر الدین ... صدر ... دفتری محکمه ... ملک ... آمد و بندوبست ... طرف
... در قصبه بالاپور از طرف شیر افکن جنگ بهادر شیخ امداد حسین نبیره شیخ نور الله ... حسین
تعلقه دار قدیم سرنایب بودند متعلقه مذکور تفویض بهادر ممدوح کردند همین قدر شیخ محبوب علی
از طرف محمد ... خان برادر ... مقرر بود ... روز در علدبهی وقفه کرده ...
... استادگی غلام حسن خان ... چون خان مذکور از مرده و افسرده یافت گذاشت ...
و تاریخ ... سیزدهم ماه شوال المکرم سنه ۱۲۶۹ ... از قوم ... همه ... چهار ... در طرف
ماجان بهادر در ایلچپور آمده پی مزاحمت حدی ... مقام حاکم ... علم ...
کردند ... که در تمام ملک برار ... همین زمانه ... سرکار عظمت مدار قایم شده ...
بطور خلط ... بطور انگریزی و نه بطور مغلای بانفاذ ... هستند ملک صاحب بهادر صدر حکم

بنام نائبان جاری فرموده که بهر بقیه که از ابتدا معمول و مرسوم آمده بطور بلا فرق ربط عمل
آورده باشند اگرچه عمل از وقت بالکل بهمدوش ایام مغلای بود لاکن رعایا را آنهم کراز تفصیل
معلوم نبودند چنانچه راو و میرزا عباس علیخان بهادر عرف نواب کاینه معتمدان سرکار برای تفهیم
و اصلات تعلقه مقرر یافته با جمعیت سواران و پیاده در نواح برار بعیت ... گشته ... دوره
نمودند بهمان ... را که همراه ... بهادر آمده ... دفتری ... بود ...
امور ملکداری بعنوان انگریزی قرار واقعی صورت گرفت آخر الامر ... دفتری ... گشته
ضلع برار ... و تا یار کلان ... ملک خاندیس مقرر شده با انتظام ... ملک
به نهج انگریزی بلا اجرا قاعده ... محکمه منصفی و ... عدلی مقرر یافته ... عمل ...
متعددات ... مقدمات ... و ... سپاه ... قید
چهار ده ساله ... مختار شده در ادای ... محصول ... و ... تحلقم ...
و ... شده ... سپاه محفوظ ... چهاونی ... صدر مقرر شده ...
کهوت ... بعنی ... و ... از کوهستان ... شده
و ... وان ... غیره ... اکاه ... ازانها محصول مقرر یافته بعد ...
سال ضلع ... شده شرقی و غربی مقرر یافت چنانچه در غربی چهاونی انگوله ...
شرقی چهاونی ... همه قریات ... تحت این دو ضلع قرار ... ضلع ...
و ... و یک قلعه ... راجپوتان که در انجا از قدیم ... افتاده ملک ...
مقتول شد ... سرکار ... راجکان کوهستان ... شده و ...
انها ... عدل ضلع برار ... و انصاف ...
... تفویض یافت آخر الامر ... از ... شده ...
یافته ... و غیره که ارض ... فروخته ... آن قرار یافته ...
آن ... معین مقرر شده ... فلم نوشت ...

و خواند فارسی وارد و لذ خطه برار موقوف شده مرهتی جاری گردید و محکمه های عدالت که در ان
نوشت و خواند فارسی و اردو بود بر طرف شدند و یک نفر فارسی نویس که در کچهری باین
لازم بود موقوف شده دار الانشاء فارسی از محکمه دپتی کمشنری برخاست شده نامهای
… تحصیلدار … شدند و قاعده ملک پنجاب اجرا گشت و انتظام پولیس بطرز جدید شد و اردو
و تهانیدار و غیره مقرر گشتند شعرای زبان بسبب گم شدن رواج فارسی توجه ها طویل فارسی
و اردو نوشتند اهل برار چه جاگیردار و انعام دار و زمیندار و مهاجن و غیره قطعه عرضی
مضمون بحال شدن دفتر اردو با مواهیر و دستخط که عدد آن به پانصد میرسید بکلکته فرستادند
… کشور هند ابلاغ داشتند مگر از شومی طالع کار فارسی خوانان از نوشت که منظور نشد از آن …
… اهل نوشت و خواند فارسی زنده در گور شدند ابیات … فوت شده ان
ذکر … شده ؛ فارسی … برار نه مرهتی درد آورد یا فوت شد ؛ مردان فارسی خوان
که عمرها در از تحصیل علم فارسی سپرها نموده … گشته بودند یکقلم ضایع شدند … بود که
سرکار بعد از … از یازده سال ابتداء رسید اد که دفتر فارسی بعد از یازده سال … خوانده
فرزندان خود را علم مرهتی تعلیم بازند در نصورت محنت سالهای فارسی لسان بالخیر نمیشد …
دفتر فارسی کاو خورده شد زنار داران … و … خانه … فارسی گوکنی … خطه برار … ملک
زیاده زهجوم آورده بر مناصب و خدمات عمده در جمیع محکمهای مقرر شدند چنانچه در … مرزا
محمد بیک کابلی ابیاتی چند مشتمل بر مزخرفات و مضامین هزل انشاء کرده از انجا که رساله …
از هزل و بیهوده گوئی مبراست لهذا شعری چند که خالی از آن است درج کرده میشود …
… برار عجایب شده هر … بیکار و نابود … هرکه از ملک خاندیس آمد دفتری گشت
… در سنه ۱۲۷۰ حکیم محمد امین بیک پشوری و مستان شاه در … انتقال کردند … ۱۲
والد ماجد این سواد اوراق حافظ شرف … خطیب … صدر مظفر … رحلت فرمودند منشی …
ماده تاریخ رحلت … خطیب یافتند و این ابیات مشتمل بر تاریخ …

بیات واد بیتا که عارف کامل * حافظ بمثال روشن دل * آن آفتاب سپهر دین و کمال * قدوة ارباب
مصطفی را آن * خلق او باد کار خلق بینی * حفظ او بهره حفظ علی * بیاد انک سالکان ... می نمایند
واقف بوقف بقا با اند * محو حق بودن خدا آگاه * روح اعمد روحه و نوّره * با شبلی و جنید عصر
بایزید زمانه فخر دهر * مقتدای جهانیان او بود * پیشوای زمانیان او بود * سیر ان شیخ ... گفت
مید ... * خلوت حاصل در انجمن بیدار است * سال نقلش چون سالک ... گفت * ... ۱۲۶۲ ...
در سنه یکهزار و دو صد و شصت و هفت تا یازده محالات ... که تفویض سرکار ... بود
صاحبان انگریز بستند و همدرین سال شخصی مکار عبدالرحمان نام در قصبه ... ولد ...
بسخنان ابلهه فریبی و طمع از مردم خود آورده مبلغ پنجهزار روپیه هضم کرده ...
ماه در ... انگریزی متصل انگریزی ظاهر شده خود را مشایخ و ... ظاهر کرد که ...
خانواده اجازت اخذ بیعت دارم و سوای آن خود را ...
چندرا ... سخن خود ... مردمان دیهات ... کرام و احترام ...
آورد و مشارالیه در انجا بطور مکر و تزویر ... عوام کالانعام را در حلقه ارادت خود
میکشید و چند افسون ... که یاد داشت بذریعه آن جم غفیر را در دام ...
جهال معتقد ولایت و کرشمه او بودند تا آنکه از عرق خود ... میمالید ...
عطر می ... نیز همین طور بوی خوش ظاهر ...
از اگار ... میگفت که این نبات ... فی الفور نبات ... و مردمان میخوردند ...
الماس و یاقوت از هر مقام بر می آورد و چند مردمان را در ... و ... ورود خود ...
چند تقسیم کرده انقدر مشهور شد که مخلوق جوانب و اطراف ... لکها ...
آمده دست ارادت بدست وی میدادند و هر یک ... هزارها مردم در حوالی او ...
میماندند از کثرت مریدین ... فرصت دم زدن نبود ... هر کس ... معتقد ...
مرید او میگشت چهار کس ... شجره ... بودند تا هم ... ظاهر ...

خواندن میکرد ولیکن در باطن شخص مذکور مکار و غدار پخته کار بود که برای انکار و جوش فریبات
کمینی ولعکس کرده مترصد وقت میبود و انچه از مریده آن او در عالم غیب میگفتند او ظاهر میگفت که
فلان کس انچنین در حق من کلام میگفت یا فلان چیز به من فرستاد فلان همخانه خلاف امر ما رفته است
در عقاید انها موثر میشدند و عقیده انها را استحکام میکرد و از همینجاست که بزرگان گفته اند بیت ای بسا
ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست نعوذ بالله من ذالک مردمان
جهان ... بشمار ... بالاترش همه بدید
ان خلیفه شیخ نجدی هر کس را که متمول میدید هر را در تهمتی برده زیور طلا و نقره و اسبهای
پیچیده ... بداند که از غیب ظاهر میشد بدانکس ... شده و انچه در کیسه اش میبود حاضر میکرد و
سوای آن ظاهر کرد که هر که سلطان آورده ... آدم کرده میدید بعد از دمیدن ...
... در خانه خود و غیره نماز و دو با چهل روز نکار ... بعد ... حیله
... اخراجات ... آورده ... آن حکم نکند ... الله ...
... چنانچه مردمان احمق زیور و اثاث البیت فروخته و کرده ... و قرض نموده ...
مقصود ... خطیر آورده بوقت ... عالم تنهای ... میکشایند و آن مرشد مکار
همه بوقت تیستی بکار برده در تاریکی شب بجای ... سنگریزه و فلوس در کوزه نهاده و ...
از کل فرو گرفته حواله انها میکرد و وصیت مینمود که تا چهل روز از زیر زمین بیرون نیاورند
... زنند و همین طور از مرید مرید ... هر جا گیرد ... کافران خود و ...
زر خطیر ازوی گرفته دم کرده و داده بود ... زر و نقد ...
فراهم نموده از راه کوهستان روانه گردید مریدین او بر رفق همچنین اولیای عصر ...
... گریه و زاری میکردند شیخ ... که انها را ... میگفت
که بر جدائی من اکنون هیچ نه نالید آید زیاده تر خواهید نالید اخرش ...
... از مدفونه بر آوردند بامید این که ... شده باشد بالعکس سنگریزه و فلوس

نقره آمد در تمام مریدین عجیب تر است عز بر ناله و بکابه آسمان رسید چون کار از دست
رفته بود هیچ فایده نکرد و در همین خاک ایشان مایوس شدند از اینجاست که گفته اند هیچ
کاری نکند عاقل که باز آرد پشیمانی ؛ در سنوات اخیر نرخ پنبه از برای آورده المثل
پنبه فی کنتری چهار ده روپیه فروخته میشد رفته رفته تا به دو صد روپیه فی کنتری نرخ
گردیده دهقانان که از عمرها دراز صورت روپیه بچشم خیال ندیده بودند از بسیار روپیه
بدست آورده درهم های کلی نهادند بلکه بعضی دهقانان را شادی مرگ گردیده و بعضی
و باقی آلات کشاورزی که از قسم آهن میباشد برای [illegible] از نقره [illegible] قیمت
هفت گاو از راس [illegible] بر [illegible] [illegible] روپیه قیمت هفت [illegible]
گاو میش بیش از این قسم از یک [illegible] علی هذا القیاس قیمت همه [illegible]
و شروب و ملبوس از نسبت سابق [illegible] دهقانان [illegible]
آن قدر ارزنده و گاه یک [illegible] چهار [illegible]
[illegible] دو [illegible] نماند [illegible]
تعدادی [illegible] زمین [illegible]
و چهار [illegible] درعت [illegible] زراعت [illegible]
هزار [illegible] زیاده [illegible] در سنه ۱۸۶۲ یکهزار و دو صد [illegible]
مدرسه [illegible] ابتدائیه اطفال و در سرا [illegible] مقرر یافتند در ۱۸۶۹ یکهزار و دو صد و هشتاد
و دو قطعه برابر چهار ضلع [illegible] در ۱۸۶۲ یکهزار و دو صد و هشتاد و چهار شش
ضلع قرار یافتند یکی انگلیس دوم [illegible] سوم [illegible] چهارم [illegible] پنجم [illegible]
ششم [illegible] و در همین سال سوم ماه نوبر ادم شماری گردیده قریب [illegible]
نفر در شمار آمدند جدول منقول از تقویم [illegible] بابت سنه ۱۸۶۹ عیسوی مطابق سنه ۱۲۸۶
و ۱۲۸۵ هجری [illegible] ۱۹۲۸۵ [illegible] که در آن میان تعداد [illegible]

وسعت

وسعت و آبادی ملک برار ممالک خاص حیدرآباد

غربی برار			شرقی برار		
نام	وسعت میل	آبادی	نام	وسعت میل	آبادی
دیول گھاٹ	۲۰۵۰۷	۴۳۹۵۷	برور	۷۱۴	۷۷۵۰۰
ملکاپور	۳۵۸	۵۳۴۷۴	چاندور	۲۲۴	۴۰۴۰۰
جلگاون	۳۶۴	۳۳۹۹۵۴	ایلچ پور	۵۷۶	۷۰۸۰۰
بالاپور	۷۶۶	۷۴۱۵۴	ملی کاؤن	۵۵۰	۶۲۱۰۶
اکولہ	۷۹۴	۸۶۷۴۶	امراوتی	۶۵۰	۸۰۰۰۰
ازکاون	۳۷۴	۵۲۸۵۶	کرجگاؤن	۹۹۲	۹۳۶۰۰
اکوٹ	۷۲۰	۵۱۶۹۷	اون	۱۹۵۰	۶۱۶۰۰
میل گھاٹ	۳۰۰۰	۶۷۴۴۰	میزان	۵۶۵۶	۴۸۶۱۰۰
درگ	۲۰۳۰	۱۰۰۱۶۸	میزان	۱۶۵۵۶	۱۱۰۳۲۸
باسم	۱۴۰۶	۹۲۲۸۴			
میزان	۱۰۹۰۰	۶۱۴۲۲۰			

در سنه ۱۲۶۲ ه‍ ع عرابه دخانی و تار برقی در سرحد را عبور کرده بذریعه ریل آهنی تا به پیره
رسیده که در اطراف ستلج در جنگل و بیابان صورت معموری پارو نماند و مسافران را
آرام کلی و رفاهیت تمام بحصول انجامید و تاجران را فایده جسیم حاصل شد و در سنه یکهزار و دو صد
و شصت و هفت مولوی اتیل صاحب بهادر رزیدنت حیدرآباد برای سیر ملک برار متوجه شده بر کنار ان
در بلده ایلچپور رونق افزا شدند و در دیوانخانه نواب محمد نامدار خان بهادر معززین
بلده را طلب کرده از هر یکی بقدر مراتب ملاقاتی نموده در اثنای جلسه بیانات حسنه کرده
چنانچه از شریعت پناه بنده و راقم الحروف حکیم سید محمود حسین نواب طالعمند خان بهادر معانقه
گشاده پیشانی همکلام شده رخصت فرموده بود در سنه ۱۲۸۵ یکهزار و دو صد و هشتاد و پنج در
ماه شوال روز عید الفطر ناشتی که در عیدگاه انگریزان رزیدنت صاحب بهادر [illegible]
بتمام ارکان شکلی و خوبی بظهور آمد [illegible] عجایبات روزگار [illegible] از جمیع
در ناشتگاه گرد آمده بودند باران رحمت [illegible]
سنه ۱۲۷۹ یکهزار و دو صد و هفتاد و نه مسلمانان بلده ایلچپور مجمع عید [illegible]
عزل نواب محمد غلام حسن خان بهادر شکسته شده بود از سر نو زینت و رونق داد و محل دیگر هم
بالاتفاق عیدگاه رونق معمور شد و در سنه ۱۲۸۳ راقم الحروف از معاش خود دیوار صحن مسجد جامع
بلده که شکسته شده بود بمحنت و قدم جا تعمیر نموده [illegible] تمام آیات [illegible]
عابدان بماده تاریخ آن بنده راقم الحروف ۱۲۸۲ از اهل اسلام و حوالی بلعان چند فراهم
توفیق فراهم آورده تعمیر عیدگاه منهدمه بلده ایلچپور پرداخت تعمیر باقی بود که از مجمعه
کفایت نکرد لهذا دو قطعه عرائض بعنوان رزیدنتی بخدمت مرجع آفاق مدار المهام
مختار الملک بهادر ابلاغ داشته تا هنوز منتظر امید رجوع است و عیدگاه مذکور ناتمام [illegible]
کار راه و شعور رفته تا باید که عرائض مسطور [illegible] دار الانشا [illegible]
لهذا القول آن بامید ملاحظه در ذیل مندرج شوند نقل عرضی السید احمد حسین خطیب مسجد جامع عیدگاه

حاشیه مطابق سنه ۱۸۶۲ عیسوی

بلده ایلچی پور مرقوم هفدهم ماه جمادی الاول سنه ۱۲۸۰ هجری نواب جناب معلی القاب
حاتم دوران کهف الامان مرجع عالم و عالمیان فخر بندگان جهان و جهانیان غیاث الدنیا
والدین مغیث الاسلام والمسلمین سلمه بعز عرض میرساند که عیدگاه واقعه بلده ایلچی پور
سنگین و نهایت خوش ترکیب و طرز تا نشش کمتر خواهد بود در زمانه طلوع نیر اسلام
در ممالک [illegible] سلاطین [illegible] بنا یافته در ینولا بسبب انقراض زمان نظم وجودش از هم
شکسته جا بجا شکسته و منهدم گردیده از باعث فقدان امراء دین ازین نوع احوال [illegible]
متعذر از انجا که استحکام ابنیه شعار اسلام بمضمون کریمه ما کان للمشرکین ان یعمروا
مساجد الله الی ما قال الله تعالی انما یعمر مساجد الله من امن بالله والیوم الاخر الی الایه
از ذمه اهل دین متحتم بود این فقیر دعا گو بمصداق و ال الخیر کفاعله از مسلمانان انضلع شائق شده
حسب مقدور و فرا خور [illegible] از هر یک [illegible] قرار فقره گرد آورده [illegible] چون [illegible]
مثال [illegible] عمل [illegible] تعمیر [illegible] سنگی بزرگ گردیده جناب باری محال [illegible]
رسیده از مجتمعه بالقرام [illegible] درگاه عالم پناه فلک پایگاه رجوع آورده عرض [illegible]
[illegible] روپیه [illegible] و لکهوکها روپیه [illegible] تصدق سرکار آصفیه خلد الله [illegible]
در خیرات و مبرات و ترمیم رباطات و مدارس و اصلاح [illegible] و غیره [illegible] میگردند [illegible]
اگر قطره از ان سحاب و غرفه از ان دریا بصرف این بقعه خیر در آید [illegible] کارش باتمام رسد تاریخ [illegible] از
اتفاقات حسنه صوری و معنوی بر آمده برای ملاحظه [illegible] کلان [illegible] بساط کرمست بساط
ملفوف بی جهه عدم استطاعت [illegible] نصب گردن [illegible] بیت چه شود گر بکرم [illegible]
فرمایند گره از کار فرو بسته با کشایند چون عرض هذا [illegible] استمداد بنا بر عمارت خانه
خدمت بهتر از هذا که نعم المولی [illegible] وسیله ندیده نظر بر ذات حق و حق شناسی
ملازمان سده والا رتبه آن [illegible] بندگان نمودن [illegible] اختتام
این امر خیر از دست دعا گو شود با از معرفت ناظمان [illegible] گردد [illegible]

نمود الهی آفتاب عمر و اقبال از افق ابهت و اجلال الی یوم التناد طالع و لامع باد قطعه
تاریخی [illegible] قطعه در زمان دولت نواب گردون اقتدار آصف الملک افضل الدوله امیر مدار
عهد دیوان دکن [illegible] مختار الملک مرجع جمهور انام ظهیر مملکت فخر تبار از سر نو شد مرمت
عیدگاه پر شکوه رونق اسلام و زیب خطه ملک آراسته شد محمد عبد الباری ساعی این امر خیر
نایب ناظم سعادتمند فرخنده شعار چون پی سال مرمت آن مسجد [illegible] گفت هاتف [illegible]
دو صد و هشتاد و چهار عرضی دوم مورخه دهم ماه شوال [illegible] قبل از این در ماه جمادی [illegible]
قطعه عرضی مشتمل احوال عیدگاه معه قطعه تاریخی تجدید [illegible] مرجع عالم و عالمیان
بعنوان حضرت [illegible] باید بنفاذ حکم ابلاغ کرده چون کوشش [illegible] مانده
صرف از رسید و تخطی بهره ور شده لاکن در این امید از گوهر مقصود [illegible]
انجابست ساده های بساط فیض بساط است که از اتفاق حسنه تاریخ [illegible]
بر آمده اگر از راه بنده نوازی و علای کلمة الاسلام رفیع القدر [illegible]
تنفیذ مقصد در یابد درین سال عمارتش با تمام رسد فهو المراد [illegible]
ذره حقیر را رجای واثق است که آنچه [illegible]
صرف دود چراغ شده ضایع نخواهند گشت الهی آفتاب عمر و اقبال طالع [illegible]
در سنه ۱۲۸۵ قبه جامع مسجد بلده ایلچپور که منهدم شده بود [illegible] چند سال [illegible]
حق این خاکسار [illegible] سه هزار روپیه مرحمت شده [illegible]
مرمت مسجد مذکور نموده [illegible] قطعات تاریخی
مسجد در تخته مرقوم اند در سنه ۱۲۶۸ در ضلع [illegible] قحطی افتاده سرکار عظمت مدار [illegible]
برای رفاهیت قحط زدگان در رسانیدن غله از اطراف سعی بلیغ نموده بجهت
[illegible] انهار زر خطیر بعنوان قرض مرحمت فرموده در سنه ۱۲۸۵ [illegible] دو صد و [illegible]
[illegible] سرکار آصفیه [illegible] عظمت مدار در ممالک [illegible]

صفحه‌ها ایوت مال محصل [illegible] حقیقی که بجای [illegible] در عرابه دنباله موخره [illegible] ۱۲۸۸ [illegible] در
سفصیع کاندلی که جمیع کامل مبلغ دو هزار و هفتصد روپیه که در بهار نوبت خانه و غیره رونق
حضرت شاه عبدالرحمان خان بر حسب پروانه حضرت آصف جاه تا [illegible] مقرر بود و درین سنوات
محاصل آن زاید از سه هزار روپیه [illegible] ضمیمه خالصه سرکار شده غلام حیدر [illegible] پرور
خادم درگاه موصوف با کبر و ارضفیع سطور در عالم طفولیت و یتیمی بقوت محتاج بود در پنجه
سنگ و فاقه کسی گرفتار بود در درگاه اولیای کرام که در ضمن آن رزق جا عمر گذشت
بدستور [illegible] از دریا دلی حکام عصر هیچ [illegible] در ایام بارش فصل
[illegible] عبدالرحمان [illegible] جانب [illegible] منهدم [illegible]
[illegible] مبارک رسیده [illegible] جناب گردون [illegible] الملک
[illegible] و صمد خان معتدالدوله [illegible]
جمعداران عرب [illegible] بهادر و نظام یار جنگ بهادر و [illegible] جنگ بهادر
[illegible] بهادر [illegible] بهادر [illegible] بهادر [illegible]
[illegible] به سواری عرابه دنباله بتاریخ بیست و پنجم ماه ذی قعده روز یکشنبه رونق
افزای خطه [illegible] گردید [illegible] اکوله [illegible]
[illegible] ده بار [illegible] بهادر از فوج نظام [illegible] بود دوم [illegible] ششم
ماه ذی قعده سمت [illegible] کهام گانون به سواری عرابه مذکور تشریف فرما شده انتظام نسق جدید
ملاحظه فرموده مراجعت کردند تا بیست و هفتم ماه مذکور در [illegible]
اکوله در باره رشید [illegible] بهادر [illegible] جاگیرداران و زمینداران [illegible]
انها [illegible] داشت ثبت شده بودند همه ایشان در بار [illegible] مرتبه [illegible] کمال عز و شان
بر کرسیها جا دادند [illegible] سیمای رشید [illegible] بهادر رونق افروز
دربار شده بر کرسی خاص که رونق [illegible] شده بود جلوس کردند از جمیع عمائد [illegible]

رابسم خان جاگیردار و سید راج الدین حسین خان و خواجه محمد حسن قاضی ملکاپور و ابن کاتب
الحروف برادر عزیز حکیم محمود و سید حسین سید ابو القاسم قاضی کرهکاون و غیره شگفته جبینی و خنده
روئی همکلامیها کرده بوقت برخاست به اهل دربار مخاطب شده فرمودند که جمیع حضار این
فردا بوقت برآمدن دو پاس یوم برای ملازمت نواب اسکندر جاه بهادر تشریف آرند لهذا بتخمین
فرموده برخاست کردند بروز دوم بوقت معهود نواب اسکندر جاه بهادر در خیمه کلان بکمال [illegible]
وجدوت بالای کوچک جلوس فرموده بمیناویسار آنحضرت سپاهان نصب کنانیدند و روبروی کوچک
خاص کوچک دیگر گسترانیدند و حاضرین راجه بداران سرکار و متعینان دربار که بار در
صاحب بهادر قریب [illegible] الکوله در دستور همین جهت [illegible] [illegible] در [illegible]
است [illegible] از خیمه دیگر که در اینجا فراهم آمده بودند یک یک کس [illegible] و تواتر [illegible]
و بر کرسیها جا میدادند سید راج الدین خان بهادر بوقت حصول ملازمت قطعه تاریخ وارود
نیک نمودند و راقم الحروف نیز [illegible] قطعات تواریخ [illegible]
و قطعه [illegible] آورده بود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بزبان [illegible]
برای جلوس کوچک که محاذی بود [illegible] چنانچه سید راج الدین حسین
بهادر و [illegible] و برادر عزیز حکیم محمود و سید حسین و غیره از خوانین قاضی بلده [illegible]
[illegible] علی قاضی فرزانه خانه [illegible] نفر مجاز جلوس کوچک [illegible]
[illegible] تفقد و بنده پروری هر یک را بهمکلامی خود مفاخرت بخشیده
خوشنودی خاطر [illegible] از ملاقات با مردم جز و ضعیف و حقیر ظاهر فرمودند و [illegible]
رسیده بود که چوبداران بدستور برخاست دادند نواب [illegible] معظم الیه بوقت رخصت [illegible]
تعظیم و تواضع محروم [illegible] قطعا بلکه بخدمت والا در [illegible] گذرانیده [illegible]
مندرج میگردد قطعه مشتمل تاریخ ورود در آمد [illegible] بعد [illegible]
شکن [illegible] نصرت و فتح [illegible] از خدا [illegible] [illegible] [illegible] سال

آمد
. راند

برآمد ز قرآن تو بد عجب که نصر من الله فتح قریب قطعه دیگر شد آمد دستور رسید
قفل امنیت و امان جهان را چو کلید سال تاریخی دو تا بر کاخ اقبال ۱۲۸۶ امجد از غیب ۱۲۸۲
به طلوع ماه و خورشید قطعه شکر حق دو درخت ثمر بار آمد در بر آن از شر نو رونق گلزار گند
وزارت فرخنده دستور دکن چون خورشید بار گرامد که تابنده افزون آمد چون مسند مقدم
[illegible] ۱۲۸۹ [illegible] عرضه استوره صفات نواب صاحب
[illegible] ان جناب دستور دکن از سر تا قدم [illegible] تواضع و حلم یافته از اخلاص [illegible]
تعظیم و معانقه [illegible] حاصل شد اگر گدای این خلعت فاخره و جواهر گران بها
[illegible] بزرگان گفته اند بیت [illegible]
[illegible] کردن [illegible] قرار
[illegible] قرار داد
[illegible] کلام [illegible] معلی القاب [illegible]
[illegible] کشور [illegible] از سواری [illegible] بمقام [illegible] اجلاس
[illegible] باتفاق [illegible] مختار الملک بهادر [illegible] استقبال [illegible]
تشریف برده بودند بر کوب عرابه [illegible] رونق افزای [illegible] انکولند شده بیت و [illegible]
توپ [illegible] لارد صاحب [illegible] به کمال جاه و حشم [illegible] سواری یکی [illegible] داخل
بنگاله [illegible] اماده بود [illegible] روز جمعه [illegible] مختار الملک بهادر در
جناب لارد صاحب بهادر بسواری عرابه [illegible] کاورن جلوه افروز شده
[illegible] مجلس امیرانه منعقد شده و [illegible] بمقام بلند قیام فرموده کلمات
رضامندی سرکار عظمت مدار از سرکار دولتمدار و صفوت و صفا [illegible]
[illegible] کار نوازش و عنایات سرکار عظمت مدار بر سرکار نظام بر زبان آورده بعد
اختتام کلام جناب مختار الملک بهادر نیز بمقام [illegible] شده بزبان انگریزی

گفته که چیزی بزبان اردو بیان نمیکنم اینچنین گفته به بال از روز بیعت ایشان سرکار ایشان و
احوال تهنامه های سابق و حسن اطاعت سرکار خود بسرکار عظمت مدار تمام شرح بدلجوئی
ادا کردند که جمیع حضار این مجلس که صاحبان جلیل القدر بودند محظوظ و مسرور شدند بروز شنبه
دوم ذیحجه حضور ویسرای بهادر از آنجا سمت جبل پور رونق افروز شدند نواب مختار الملک بهادر
به جهاز و سینه انگونه تشریف ارزانی داشتند دران روز نواب محمد طالع مند خان بهادر
علاقه دار نواب محمد صلابت خان بهادر مرحوم ایلچی پور واله و محمد جلال خان جمعدار فرزند
بهور یخان جمعدار و میر بهادر علیخان بهادر نبیره میر عالم علیخان بهادر و شیخ باقر علی فرزند
پیغمبر بخش صاحب وغیره چند معززین از ملازمت نواب صاحب ممدوح کامیاب شدند و نیاز
احمد امید صاحب ایلچی بالا پور تبرکات بزرگان با یک قبضه شمشیر و دستار و ردمال از زر و دوزی
وغیره بنظر آوردند تبرکات معه لوازمه پذیرا شده با نصد روپیه بصاحب ایلچی [illegible]
بروز یک شنبه که تاریخ سیوم ذیحجه بود نواب محتشم الیه معه رفقای خاص [illegible]
فرمای جبلپور شدند از سیر هندوستان مسرور و محظوظ شده بتاریخ چهارم ماه محرم [illegible]
رونق بخش دار الحکومت حیدر آباد گردیدند منجمله امرائیکه همراهی نواب صاحب ممدوح [illegible]
را از نواب ریاست علیه المخاطب رفیق یاور الدوله بهادر و جنید خان صاحب جمعدار ملاقات حاصل شده
تا در همکلامی مانده از شیرین گفتاری و محبت و دلجوئی امرای موصوفین و تواضع و مدارات
و تعظیم و تکریم انها انقدر خوشوقت و محظوظ شد که مزیدی بران متصور نباشد الحق
که امیرین موصوفین متواضع و قدردان و قدرشناس یکتای زمان و حید العصر اند خدا
ایشان را بمناصب علیا برساناد و بمراتب بهتر ازین که میدارند مرتقی سازاد حال ورود
ایلچی پور از حال ایلچی پور دل و دیده فگار است یاد و صفیکه اورنگ سلاطین برارست
اعظم اسباب ویرانی ایلچی پور و خرابی سکنه انجا ابتری دودمان نواب محمد صلابت خان بهادر
که ریاست مستقل یکصد ساله بود و ابتری ان شهر دوچونکه بلده هذا از قدیم الایام مسکن مردم سپاه پیشه

بود.

بود به فقدان سپاه رو بویرانی نهاد اکنون ویرانی تا حدی رسیده که در عهد نواب محمد صلابتخان بهادر
خانه‌های بلده بهار جات پنجاه هزار و نهصد و پنج بشمار آمده بودند و اکنون هفت هزار خانه
بتعداد در آمدند انهم اینچنین که بر چهار دیوار شکسته فقط پی نیزه باقیست و کاه و برگ در
موسم گرما وقف صرصر و کیاه پایمال گردیده اگر در سبو آب آید دست و اگر از روزن خان
می برآید دود جگر است از سر شام تا نصف شب از صدای نوبت و نقاره و نی و دف
و دهل و شور و غوغای مردمان و صهیل اسپان و غوغای پیلان گوش سکنهٔ شهر کر میشد اکنون
از وقت غروب آفتاب چون شهر خموشان همه شهر ساکت و در کوچه‌های محله آمد و رفت
مسدود و محلهای ویران اندرون شهر میدان وسیع خراب افتاده منازل قدیمه و ایوان
های کهنه منهدم شده بصفت او کالذی مر علی قریة و هی خاویة علی عروشها
گراینده دهاقین قریات و قصبات از مدد بخت و تائید بیته متمول شده محلهای عمده و بهای
گران بهار ابقیمت خرمهره‌ها خریده از بیخ و بنیاد کندیده در دیهات بردند ازین سبب زیاده تر
ویرانی گردیده صورت پیل عنقا شده و بیت درخت ثمر چون درخت طوبی بجز نام نمانده
از انجا که بطلب للملوک لا للمفلوک اطبای اینجا مثل محمد الف الدین صاحب و امام الدین صاحب
ترک وطن کرده بحیدر آباد پیوستند و حکیم محمد سعید و حکیم محمد حسین و حکیم حسن الدین از تلامیذان
حکیم محمد امین الدین بیگ نوری یا و حکیم محمد دارا علی نبیره حکیم محمد عزت الله خان مرحوم
زندگانی مریضی می اید که شربت دیناری و مغز فلوس طلب نمیکند دوا سازان
دوکان ها بند کنند حکما از نسخه نویسی دست بردارند بخیل که دوا شناسی یا نسخه نویسی
هم بعدم مزاولت فراموش خواهند کرد طباخان هنر خود را نسیا منسیا نمودند
اولاد آنها پیشه دیگر اختیار کرده فارسی نویسان سر بزانوای بدبخت نشسته که
افسوس اگر پدران ما از اهل تنجیم در مکتب علم مرهتی و انگریزی بجای فارسی تعلیم میکردند
امروز در روزی ما بی آمد در بلده اینجا بود اکثر اینجنین هفت که در خانه او یک دو آتش

اسب کلان بسته باشند اگر در چوک که سابق از کثرت مردم آدم و فیل و اسب و شتر عبور نمی
شود اکنون یک سفید پوش هم بنظر نمی‌آید گاوران بیچاره هر گوشه مشغول معطل سی
جابه نذارد که مورخین ثبت نموده که فی سنه ۱۲۸۶ حکم عدم بستن اسلحه گردیده سپاهیان
بمنزله بیوگان گردیدند شمشیر و سپر که مرد سپاهی زینتش را چون دولت ایام جوانی پیرایه صفت
بود از ممانعت بستن آن سپاهی و بی‌پاری یکسان گشته غرضکه بر خاک ایلچپور
ادبار اقبال نموده از چهار طرف دو تا پخته است نهر آب خشک شده در موسم تابستان
درجه کمال بجز که غربا الامحال از شهر که چهار صد سقه بود و باشند میکردند تخمیناً دوازده کس
باقی مانده از ان میان هفت هشت پیره زنان و چند طفلان و مردان پیر داوات
شده مخصر ضعفا و رباه‌ای از فقدان آب واقعه کربلا را نفضه ایلچپور که چاه‌های شیرین هزار
صادق نبود و در آب نهر شیرین و عذب از مقامیکه شکسته شده بسبب معروف خرابی سرود
... ایلچپور امرا دیده و انگونه جا که صد مقرر شده و ایلچپور که جائیکه ...
... نمود شده اکنون از حکام ذوالاقتدار در انجا نمی‌باشد معاملت معکوس ...
آب بمحل میرود و بر زمین بخاک سنگ را آب است کند و غرق سیوم انکه عرابه دکانها ...
از نحوست طالع بلده هذا بر رسیده سواد از اثر عبور و مرور خود محروم گذاشته و کرده
رهیم از سرچاهات آبادی شده چهارم انکه در سنه ۱۲... هجری جهاونی رساله از برار
موقوف ... الحال یکصد سوار بطریق تعیناتی ماه‌شش ماه ازمقام انگویلی می‌ایند انهم
باعث تخریب گشته غرضکه ایلچپور هر روز رو بویرانی دارد چنانکه امرا رفتند و انگونه بدارند
مقام افسوس و جای حسرت است که از میامن عدالت‌گستری و رعیت‌پروری سرکار عظمت مدار
جمیع خطه برار مثل گلزار و قطعه باغ بهار گردیده در مقاماتیکه گذر بنی نوع انسان هم غیر
ممکن بود ماوای اهل نازونعم شده مثل ایرت‌مال و بلداته و غیره در اینجا های گل سکنه
هزار ها مردم شده از دکاکین و قواعد رنگ شبستان نماید که عبرت از در و دیوار
سینه باید در منصور دشت هر یکی آمده بجانه خریده سابدان شیرین حرکت که دسیاب ... اکنون آبادان

ظالم

طالع ایلچی پور که اهالیان کشمیر متوجه آبادی میشوند در اصل این امر از ارادت آمده یافته میشود و مبنیه بر این انکه نواب مستطاب معلی القاب مختار الملک بهادر دستور دکن از بس زمانه مدید و عهد طولانی است برار حرکت فرموده که زمین انتقلیع را چون ستاره سپهر فروغ الیس ساخته عالمی در ایلچی پور منتظر قدوم میمنت لزوم نواب ممدوح بوده تمنا میشه است که بعد از رکن الدوله بهادر وزیر سلطنت جاه بهادر در این سفر بطریق اتفاق ورود همین وزیر با تدبیر شده زهی سعادت ما مردم که درین اوان از لقای بهجت انتمای دستور اعظم بهره ور شویم و نیز بلده ایلچی پور از نقش قدوم ان مدبر با تدبیر زینت یک سفر ان کشمیر شود و نیز بود که سواری همت منزل برای احراز سعادت زیارت حضرت خیر اولیا مخاری قدس سره فر و رونق افزای ایلچی پور خواهد بیکس تر طالع اهالی ایلچی پور که بی امکنه دولتی و ملتی برو بی گذر فرماید خادمان روضه متبرکه قطب عصر مشتمر احوال انهدام فصیل روضه سور و متبرکه است جنابحضور نموده یقین است که برای استحکام امور روضه مقدسه چیزی تجویز بظهور خواهد آمد از انجا که بلده ایلچی پور جاگیر خاص حضرت نظام علیخان بهادر اصف جاه ثانی است و نیز بندگان محمد الیه تا چند سال بنفس نفیس خود در ایلچی پور قیام پذیر بوده حکومت رانی کرده اند و از بزرگان عظیمی بزرگ کشمیر و ولایت مدار المهام بهادر لازم و متحتم که در آبادانی این کشمیر کوشیده نظر رعایت ابقاء را واجب الرعایت دانند و مرمت آبادی این کشمیر باستعمال وجوه ما شفقت و خرق زمین است که رساله سوار را که بر چهاونی آکولی است از انجا بر داشته اندرون بلده ایلچی پور که میاد وسیع وار و قیام پذیر کردانند اکر درین زمان سوار ایلچی پور چهاونی یک هزار سوار میشود خود بخود در پرانی کشمیر آبادانی انقلاب عجیب نماید اند اختیار بدست اختیار ع رموز مصلحت ملک خسروان دانند بیت بعطاف و از ره را نیست وهم در زمین که سرچه سابق ما رفت عین الطاف است در شستر یکهزار و دو صد و هشتاد

و هفت تلگراف در جمیع اقوام و اهل جاکیر و العام مقرر یافته در نه ماه سابق تخصیص مهرگان با نام
از بابکیر آمده شیوه مذکور بی جوانمرده چیده چیده مردان بطور خفیه شنیده آن اعتبار کرده رفته
و دکان مذکور مقرر شده و برده دکانها ده او بخته مانده مردمان اوباش و بد معاش بر سر
جا در شده اندرون دوکان میخزیدند و بلحاظ بزرگان علما و صلحا پنهان شده در عمل بزرگ عظمت مدار
معاشان آن بیجا و مدارکان ملت جابه الفقر شنوده ها پشتنگ شده اند که بر سر راه نشسته بیجاه بیجاه
در دوکانها نشسته میکشند و در هر کوچه و برزن این عادت شنیعه رواج یافته بود حرمت
رمضان است عزت ارکان از روی قاعده مجموعه قوانین تعزیرات بند بموجب دفعه ۲۹۸
در باب یازدهم اینمرو بان مسلمان در شهر رمضان علانیه در سر بازار در عمل قبیح
مفتی اقدام مینمایند و اینمع از اهل اسلام با ترک حرمت دین و فی عزت ریزی باشند و منع
در کجا بندان قلوب اینها متصور نیست اند و ترجمه عبارت قانون اینست هر کس دیده شده نیست
از زینت رکجا بندان خاطر کسی کدام سخن بگوید با آنکه اهم او از برارد که آن را اشخاص مذکور شنیدن توانند
و بروی آنکس حرکتی بکند یا کدام شئی بیش نظر او بیارد در مقصود شخص مذکور اراده
هر دو بشکم سزای قسمی داده خواهد شد که میعاد آن قید یک سال یا جریمه یا هر دو
بموجب عبارت هذا حکم باید کرد اهل اسلام ارکان ملت قلیان کشان را بشرطیکه آنکس مسلمان
باشد در ماه رمضان علانیه در بازار مبادرت نماید گرفتار کرده سزای مقرره برسانند
بلکه ولات امر او اجب لازم که عمل اراکه ظاهراً و باطناً بالکل منافی از حال
محروسه دارند زیرا که در جمیع اشیاء منشی قطع نظر از اثام و عذاب اخروی ضرر جسمانی
اعمال نیست که عامل آن بظاهر مثال مرد کان شود و تن نحیف میباید از افراط آن
غذای طبیعی هم از حلق فرو نمیرود و بدن آن از آن کتاب معاش عاری میگردد تمام
شب در بیکسی و تمام روز بخواب میگذارد دلیل فکر معاش کدام وقت خواهد کرد ازین سبب
دست بر سرقه میکشاید بنابرین مذکور ازبان دیگر ازین هیچ اثر بظهور نمی اید امرش

از این

در عین عنوان جوانی بکار این عالم بقا میشود اکنون بیده ایلچی پورت مدار کار مبارک کرده
جبان بهادر بد معاش مقرر شده و چون بخواهد که بزرگان گفته اند بیت جز قومی یکی بیدا شکر کند که
مرتبت مانده بهر بانه چه جا که بهزار مردم از جمیع اقوام مرتکب آن فعل شوند چه گونه ربیمنک و بی توهم
این فعل نگردد اگر این کار نصفت شعار حکم ممانعت بدکرشی ناقد فرماید و مجرمان این فعل را بسزای سنگین
رساند حقیقت باینی نوع آن احسانی است که خواهند دید و یکی گه فعل بد الفعل هر نوع از هیچ کاری و بنیاد
خوار شد عرضیکه بیده ایلچی پور در این نام سقایت ها زراندن ایشان ایوان قدیمه منهدم گردیده از هم
بنا شده نعمت نجات عمارات باستانی آتش و قایع کوبکنده بکاشته و نیست زمانه مذکور محض
عبرت واقعه بوده آنحق که ابیات هذا پور در حق ایلچی پور در بیرمان هادی بر تفاوت هزار دو در سنه ۱۲۰۰ کهنه ردد و
و عمارت جهان مکرر گشته و کتابها و قبه اندرون قلعه ارک بلده ایلچی پور که توصیف آن وراق باب آن نقد
قلم آید خاتم انتشار بکان بود سید محمد تنحل نقطه مرز بزرگیست که دو در آن تلف جان یافته منضم
رسانی قطعات ایوان قلعه تمام از هیچ خبار کنند و در جهاد و بنجز توار ده انسنگهای آن که سنگ سید
تفوسیق... هم به سیرا الان بود خوار در خوار کنند یعنی شاهکری باری العمر کرده مثل هم معمار دنیا
رسته نمود و قد رفیقل شهر نیاه و قلعه ارک گرفته شده جانجا افتاده بود گذرنده بی نمود سنگها
بعرض فروش آوردند و اجاره شوند و عذر مشغول شدند در بنهانی بکار بردند حصار تنگ باده تاریخ
است عبدالله نام شخصی مجذوب که قبل ازین سنین در اینجا بر مجاذیب گزراندن ازقوم هاتکیان ایلچی پورادر عالم
چند سال است در کوچه و برزن ایلچی پور گشت میکرد در عالم شباب بالکل کل اللسان شده شبهای
تار در کوچه و بازار در گردش بالطبع بروز می آمد و زیرا خوردنی خوش نمی رفت مردمان از هر طعمی لذیذ گرفته
تا قرض مینمودند و چراغ بهر کجا شد و لقمه از حلق فرو می برد غیر با قلیل است که مجذوب مرد مربوط مرد که
منقاد میکرد احمد دوان ایشان کردند همچنین چنانچه خرق عادات عالمی ظاهر شد اما این همه دیر بیکبار مرد از مجذوب میگویند
اعتقاد کمال داشت و دیگر را بسر تعمیم قلب معتقد بودند چنانچه مجذوب مذکور بعمر سی سالگی بخانه در اسطور
به تنگ آمد جنابه ملاقات بعضی یکهزار و دو صد و ... در هفت هجری بروز سه شنبه انتقال کرده است که غیر از

برنا پیرچه اهل اسلام و هنود در جنازه آنجناب فراهم شده تکبیر و تلقین بطور
اهل یعنی آمده براهمه و دیگر هنود از دوش دادن جنازه بزرگ تحاشی میکردند و
فریقین برای احراز سعادت برای دوش بر دیگر مسابقت میکردند از هندو
مسلمان ده هزار آدم در جنازه حاضر شده بودند تا آنکه حسب اراده در آن مسطور
در بلند پوره بر سر راه بزرگ صورت مدفون کردند از روز دفن بر سر قبر اجتماع
خلایق و راه روشنی اجرا شده مرقد بزرگ مسطور مرجع خاص و عام گردیده روز بروز
رو بتزاید است و از اطراف و اکناف عالمی برای زیارت روضه بزرگ رو نهاده
از اینجاست که گفته اند بیت خاکساران جهان را بحقارت منگر تو چه دانی که
درین گرد سواری باشد الحمد لله و المنه که تواریخ دکن الملقب بریاض [illegible]
و معروف بتاریخ امجدی بقلت فرصت و هجوم حزن و اندوه و تراکم افکار شدید
الالام و اسقام مزاجی در سنه یکهزار و دو صد و هشتاد و هشت باختتام رسید از [illegible]
تاریخ دکن سال ابتدا هویدا میگردد اگرچه شروع درین امر و اقدام درین
کار با وصف بی استعدادی عیبی است بزرگ لیکن چون منشا این جهل و
جوانی بود حمل بر عیب نتوان کرد که بزرگان گفته اند بیت عیب جوانی
نپذیرفته اند + پیری و صد عیب چنین گفته اند + امید از ناظرین رساله
و تالیان مقاله آنکه هر جا که سهوی و خطای درین کتاب بجا بینه نمایند بذیل عطا
بپوشند و آنچه از اغلاط لفظی و معنوی که بنظر در آید تصحیح آن پردازند و احیانا
اگر حقیقتی که دست علم و ادراک این هیچمدان بدان نرسیده داخل این کتاب
شده باشد یا اگر داخل باشد فاما در نفس الامر تفاوتی و خللی باشد هر که زیاده
از من ماهر باشند بکم و بیشی آن خود را مجاز تصور نموده بقلم اصلاحی مسعود
[illegible]

ابارت دیابهٔ

ابیات دعائیه در شان نواب نظام الملک میر محبوب علیخان بهادر آصف جاه سادس خلد الله ملکه و سلطنته محتوی بدعای مختار الملک بهادر و امیر کبیر شمس الامرا بهادر و رشید صاحب بهادر وغیره مرشدزادگان و امرای مملکت نظام ابقاهم الله الی یوم القیام

خدایا تو سلطان ما کن جوان — که محبوب علیخان ست کشورستان

به بار کرم پروران نونهال — که بخشد جهان را ثمر لایزال

که او خود کریم ست و پدرش کریم — جدش هم کریم ابن ابن کریم

ولیدر اکه ... گفته اند — همانا که لعل و گهر سفته اند

ز تا ثیر تخم ست حسن نبات — چو بیخ آمده فرع در ممکنات

سحاب کرم آمد این خاندان — نوال و عطا عبد این دودمان

کجا را بگان ساز و حسن طلب — کسی کو دهد گنجها بی طلب

خدیو عظیم القدر خورد سال — بچرخ جلالت چو تابان هلال

گل باغ مردی و مردانگی — نهال گلستان فرزانگی

سپهدار نوهمسر گیتی ستان — که همسنگ ثابت و ثوابتش گمان

شهریار ما هست محبوب شاه — که حفظ خدا باد ویرا پناه

دعاگوی این خاندانم قدیم — و ثناخوان برجای خود مستقیم

قدیمان خود را بیفزای قدر — که هرگز نیابد ز هرروده غدر

همانا چو گردد جوان شاه ما — شود چون مه چهارده ماه ما

یقین پیر و جد ما شود — طلبگار عادات آنها شود

چو بیند تو ار یکم آن تاجور — کند پایگاهم بلند از قمر

کله گوشه من بعیوق بر — رساند با عطای اموال و زر

تفحص کند حال زار امر — برسد ز تفحص من ما جرا

[illegible]

[illegible]

الهی بود تا بچرخ افتاب
فراش زمین تا ممهد بود
قنادیل انجم بوند تابناک
سبک رو بود تا نسیم و صبا
شهر یار ما را بود زندگی
همه سرکشان مثل او زم جید
بود و همه دامصار رنک چمن
شود مملکت در مهاد امن
چو او هم ایلچی پور کرد و جوان
همانا همین آب رفته بجوی
به کرد اراول شود بیرز فوج
در اینجا صرف کر شود نصف باج
شود ملک اباد خوشدل سپاه
شه اکنون عقلمند شود یکه تام
چه تنظیم یک بنده مقبول
عمل باز دان آن سه در نو جوان
بر آید بلی سپیر در مملکت
کند سیر ملک خود عالی تبار
رعایا شناسد خداوند خویش
که محبوب علی شاه گیتی ستان
تعین کند فوجها در دیار
همه ملک اباد کرده به فوج

بروی زمین قطره افشان سحاب
بروخیمه چرخ زرجد بود
گل و غنچه تا دام آید ز خاک
زگلشن به گلشن فضا با فضا
سپهدار ایران کند بندگی
زند تیغ او بانک ال من مزید
زتاثیر انصاف شاه دکن
برون آرد آئین نوار کهن
بعهد شه نوخط مهربان
همان رونق و زینت و آب روی
همان دار و گیر و همان اوج موج
رود نصف دیگر بمخزن خراج
رعیت بود شاه را نیک خواه
که اباد سازد قلمرو تمام
بر زیرکان امر معقول نیست
به بنده و هفت اصف زمان
جو ابر بهاران مزید منفعت
کند ملک ویران شده لاله زار
بگوید به فرزند پیوند خویش
همین است سلطان بیرو جوان
که یک جای چندین حشم راجه کار
رک رود ملک ویران به اوج

یعنی بعهده ... نواب اصف جاه ... در وقت وفات فرزند خود را ... ناصرجنگ ... کرده اند ۱۲۱

بجنبت رود باز سوی سفر ... شود رونق افزای حیدر نگر
دعا از من آئین زر گردیان ... اجابت ز خلاق کون و مکان
مدار المهام است بس خیرخواه ... جدیره عنایات صاحب کلاه
وزیر جگر سوز مختار ملک ... ز تدبیر او گشته گلزار ملک
بمنصب وزیر و بقدرت چو شاه ... بتعهید تمکین جیش و چتر و کلاه
ارسطو به تدبیر و کسری به داد ... ز تجویز و تدبیر او خلق شاد
بدین جاه و حشمت تو از ضعف شعار ... سلیم الطبع مهر دل بردبار
ز شمس الامرا امیر کبیر ... سراج الحق مصطفی و بدر منیر
منیر وزیر و ظهیر سریر ... ظهیر سریر و مشیر وزیر
چو جمشید در بزم آراستن ... سکندر بکین از عدو خواستن
چو خورشید یکدل شمشیر و در زیر ... شود ملک آباد و رونق پذیر
زهی پادشاهی جوان بختیار ... زهی شمس الامرا و مختار کار
زهی نکته سنج عادل و دادرس ... رشید دولت عالیقدر سالار رس
زهی شاه بدر سپهر جلال ... زهی رکن دولت ثریا مثال
وزیر چنین شهریار جهان ... جهان چون نگیرد قرار جهان
الهی تو شاه سکندر نهاد ... وزیر ممالک ارسطو نژاد
همیر آن با قدر کل بنظام ... نکو خواه دولت معلی مقام
بهندار آسیب عین الکمال ... بحق نبی او به اصحاب و آل

ابیات متضمن تواریخ شدن کتاب هذا اندر سرکار رشید دولت سالار رس صاحب بهادر و پسندیده شدن آن و انعام دادن و تحسین کردن بهادر حشمت الله بعنوان صدر بمنصب

چو لائق صاحب خود افضل پناه ... شمس بهادر روی دستگاه
هنرمندی علم را قدردان ... سوی علم تاریخ مایل بجان
وحید العصر منبع عدل و داد ... مراد جهان و جهان با مراد
فرو خواند تاریخ امجد بشوق ... پسندیده بستود زاندازه فوق
سوی حیدرآباد گردش روان ... پی دیدن صاحب عالیشان

[illegible] سخن‌سنج عادل دادرس — رسیدنت عالیقدر رساند کس
[illegible] رتبه مقدار مردم‌شناس — سخندان سخن‌سنج روشن‌قیاس
دلیر و جوان مرد بهمن توان — شجیع و مدبر ارسطو زمان
شهنشاه ملک عطا کان جود — ز دریادلان گوی سبقت ربود
چو نارنجک مارا برغبت شنید — ز دریا چه آتش تا با تمام دید
بفور تمام از هنرپروری — بجواهر نگه کرد چون جوهری
[illegible] رم چندا صلاح‌ها داد — بمن از سر لطف منت نهاد
بجای که بوده نشیب و فراز — به تسویه آن شدم بی فراز
بضاعات مزجات مقبول کرد — نظر سوی علمش نه مشغول کرد
همین است آیین و رسم کرام — نه آهو گرفتن شعار لئام
پسندید تالیف مارا بسی — که خود نکته‌دان است و معنی‌رسی
عطای فرستاد از راه جود — رضامندی خویشتن ظاهر نمود
[illegible] نو سرشتم بروز بود — به هفتاد یک سال فیروز بود
[illegible] مجلس خاص و عام — در آنکه به باشوکت و احتشام
[illegible] در آن بزم اهل فرنگ — اناث و ذکور اندران رنگ رنگ
[illegible] مردمان برابر — ز بی اعزاز یار و جاگیردار
[illegible] آن مجمع کامیاب این حقیر — [illegible] گلشن نظم
[illegible] چنین قسمت گشته بنام — [illegible] والا مقام
بدست خود آن زر انعام داد — ز طرف رسیدنت پیغام داد
که [illegible] رسیدنت فرحی نهاد — سلام و دگر تهنیت ها بداد
بنازم که زین سرور قدرداد — جگرسوزی من نشد رایگان

[illegible]

عطف تدار

٣

سخن وهنر پرور و قدردان	براو من سخنها و بشیرین زبان
قدارنده او بلند ز کند	بفضل خود او را گور ز گنه
بس اکنون کر این زاده طبعهای من	... دستور شاه دکن
جو خود مایه علم وفضل است او	محلی بالقاف و عدل است او
دقایق شناس است وجوهر پسند	... احتل ... هوشمند
به بیند بچشم رضا سوی آن	گلستان شود صفحه روی آن
شوند محو یکسر عیوب کتاب	بشهرت برد گوی از آفتاب
بلطف ار کند سوی ... لطف	زفیض لطف سهل گردد جو
ز انسلط ... بخشش ... فتحا	توی پایه لطف پرور کار
که دگر دوام است ابقای نا	سخن آب حیوان و محی العظام
زر و مال رای بود ا عطا	بس است این سخن دولت پایدار
نگویم که در نسخه ام عیب نیست	که بی عیب جز عالم الغیب نیست
جو هر لفظ من مایه عیبها است	نگاهش کس عیب را کیمیا است
زبانی ... بدر بردن خطاب	به پیش سلیمان زنخه بود ست
در اکوه دیدم جو خلاق	شدم رهن ممنون اشفاق تو
چه خوش گفت سعدی شیرین کلام	که بادا برو رحمت حق مدام
تواضع ز گردن فرازان نکوست	که اگر تواضع کند خوی اوست
عدل گستر ا ذی هنر پرور ا	ابد دولت باد و دوام بقا
چنین دارم از فیض تاثیر امید	ز خواندن کنی نامه راز سفید
خدا از تو خوشی باد شه ارزو تحفا	زند ... ملک آرام باد
... تو ... باد ... خوش ... سیا	... باغی ... اله

زهی بلند برتر بدیر ورا ... عدل گستر و مهر دل ... چو حاتم به بذل و عطا و نوال ... چو کسری ...

بود عمر تو پاینده و دولت مدام
بحق محمد علیه السلام

ابیات طبعزاد خان صاحب والا قدر مجمع علم و هنر شیوا زبان فصیح اللسان محمد نواز خان صاحب خضرزی ولد نمبردار خان صاحب خضرزی بن محمد خان صاحب مجید ملازم ریاست [illegible] متوطن بلده ایلچپور در صوبهٔ برار متضمن تاریخ اختتام کتاب و توصیف مصنف

گرد چو تاریخ دکن اختتام
خامهٔ میر امجد شیرین کلام

ملک برار از قلمش باغ شد
بر دل حساد جهان داغ شد

حال نهان بر کف شهرت نهاد
پردهٔ اسرار نهفته کشاد

گر بدهند در صله اش روم و ری
کی بود در بدله یک لفظ وی

ور بدهند گنج فریدون و جم
قیمت یک حرف بود با که کم

دو صد و سی و سه و دیگر یک هزار
هفته بران بود که شد ختم کار

قطعهٔ تاریخ از نتایج افکار رای ارشاد دستگاه [illegible]
نواب محمد [illegible] خان بهادر المتخلص طرب

تاریخ دکن انجام چون یافت
ز خوبی مهر شهرت جا بجا تافت

چه گویم خوبیش در لفظ و معنی
که مثل او کتابی نیست [illegible]

مؤلف مولوی امجد حسین اند
میان حدقهٔ گیتی چو عین اند

منم خدمتگذار از بندگانش
کمینه خادمی از خادمانش

فکر کردم برای سال اتمام
نهادم از دل خالص بکف جام

طرب تاریخ ازین مصرع عیان شد
چنین گلدسته نادر لا یان شد

[illegible] سال اتمام

ایضا منه [illegible]

[illegible]

دام کیا خوب ہوئی ختم و ریحانی بن
خدا خوب مرتب ہوئی تاریخ کا رار
حرف ہر صفحہ میں علمائے زندہ ہے برات
سر ورق ... سلیم
... نہیں دور
جو ...
اگر ... ہی بہت ...
سال تاریخ کی فکرت میں تھا غلط

... ارنا تیجی الحسن بن حسن
... مرشا بان سلف ہو گیا جس سے روشن
کے جیسی نوش ہوں سلطان نجبابان و چمن
ای تجا تجی حلی ہیں ہو کیسی حسن و ہیں
... ہوں دلی ...
جیسی تہی از دل ترتیب برار ادو دمن
اول قدرت دلی زبان سے کہا تاریخ دکن

خاتمة الطبع

بعون اللہ المستعان و حسن توفیقہ این نسخہ درر نثار در احوالات خطہ برار از تصنیفات و تالیفات اکمل المحققین والمورخین سید محمد حسین خطیب سمی جامع و عمید بلدہ ایلچ پور سلمہ اللہ تعالی در عہد مرغوب و محبوب جناب فلک انتساب قمر رکاب مالک الارض والرقاب زیب اریکہ دولت و اقبال المؤید بتائید قدرت لایزال ظل اللہ فی الارض عالم پناہ حضرت آصفجاہ سادس نظام الملک نظام الدولہ میر محبوب علیخان بہادر ادام اللہ تعالی سلطنتہم و اجلالہم حسب الارشاد حشمت [illegible] فریدون شوکت سکندر صولت بزم آرای معدلت پروری رونق [illegible] ای نقل بصفت گستری جمشید کلاہ بلا اشتباہ نواب خورشید [illegible] خورشید الامرا خورشید الملک خورشید الدولہ شیخ [illegible] لک محمد محی الدین خان بہادر مد ظلہ العالی [illegible] تعالی از دست محمد عبد الرحیم منشی [illegible] کار ذوی الاقتدار

باختتام رسیده باهتمام میرزا سیحا[illegible] دعا[illegible] معز علی

طابع مسمی بهیکن خان بطبع خورشید به

در سنه ۱۲۹۳ هجری مطابق [illegible] فصلی موافق سنه

بتاریخ غره شوال بحلیه [illegible] [illegible]لی گشته بر[illegible]

[illegible]شته هدیه خاص [illegible] [illegible]ید فقط

[illegible]

بازنمایی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۱۲۲۸

رده‌بندی دیویی: ۱۲۹۳ ت ۶۲۹ خ ۹۵۴

سرشناسه: خطیب، امجدحسین

عنوان قراردادی:

عنوان: تاریخ دکن الملقب ریاض الرحمان مشهور به تاریخ امجدی

کاتب: تاریخ کتابت:

محل نشر: هند ناشر: [بی‌نا] تاریخ نشر: ۱۲۹۳ ق

صفحه شمار: ۷۳۳ ص. مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۳۰ x ۱۸ نوع خط: نستعلیق

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: حاج شیخ الاسلام تاریخ ثبت: تیر ۱۳۴۲

یادداشتها: ۱. منقوص به فهرست. ۲. عنوان دیگر: تاریخ امجدی / تاریخ امجدیه / ریاض الرحمان

موضوع(ها): ۱. هند - تاریخ - شاهان و فرمانروایان.

شناسه(های) افزوده: الف. شیخ الاسلام، واقف. ب. عنوان.

فهرستنگار: اسدزاده تاریخ فهرستنگاری: خرداد ۹۰

١٨٢٥

٩٥٤
ت٦٢٩خ

کتابخانه آستان قدس

فارسی

اسم کتاب تاریخ امجدیه

مصنف سید امجد حسین خطیب

خط سنگی نستعلیق هند

سال ١٣٢٨ ...

سال چاپ یا تحریر ١٢٩٤ ه ق عدد ورق

جزء کتاب تاریخ شماره عمومی ١٢٢٨

شماره عمومی ٣٢٠٠٦ شمارهٔ قبض ١٠٩٥١

واقف حاج شیخ الاسلام تاریخ وقف تیر ١٣٤٢

طول ٣٠ عرض ١٨ گنجه

اسید زدائی شد

١٢

فهرست کتاب تاریخ دکن الملقب ریاض الرحمان مشهور به تاریخ امجدی

حمد و نعت	۱	در احوال ناصر الدین امیر سبکتگین پدر سلطان محمود غزنوی	۲۹	ذکر سلطنت علاء الدین خلجی	۱۱۸
مدحت فضل الدوله بهادر آصف جاه	۲	باب دوم در تحقیقات لفظ برار و وجه تسمیه آن	۵۲	ذکر اراده فتح جمیع ... بحکم سلطان علاء الدین	۱۲۶
صفت و مدح مدار المهام مختار الملک بهادر	۴	جدول محاصل ... و فهرست سرکارهای برار	۵۵	ذکر سلطنت سلطان غیاث الدین تغلق شاه	۱۳۰
سبب تالیف کتاب معه نام مولف	۵	گوشواره صوبجات دکن و تفصیل شش صوبه دکن جدول	۵۶	ذکر سلطنت سلطان محمد تغلق	۱۳۱
فهرست ابواب کتاب	۱۲	فهرست سرکارها و محالات صوبه برار معه جمع کامل آن	۵۸	باب چهارم در بیان سلطنت شاهان بهمنیه در ملک برار و پادشاه شدن حسن کانگو بهمنی	۱۳۸
مقدمه در بیان ابتدای آبادی بلده ایلچپور کرده شد مقدمه ابتدای آبادی مکه معظمه و مدینه طیبه و ذکر شروع سال هجری و سال فصلی مندرج است	۱۳	ذکر آب و هوای خطه برار و احوال فصول و بیان اثمار و اشجار وغیره چیزهایی که در خطه برار پیدا می شوند	۸۶	ذکر پادشاهی محمد شاه بهمنی	۱۴۸
ذکر ابتدای آفرینش و احوال فرزندان نوح و حکومت سورد پانڈو	۱۹	باب سوم در ذکر ابتدای عمل سلاطین اسلام در ملک برار	۹۴	ذکر پادشاهی مجاهد شاه بهمنی	۱۵۴
ذکر آمدن پنج پانڈوان در بابان کهات برار	۲۲	ذکر سبب نمود آمدن ملک علاء الدین خلجی از کره مانکپور در دکن و بدست آمدن ایلچپور از قبضه ...		شرح احوال جلوس داود شاه بهمنی	۱۵۷
ذکر آبادی بلده ایلچپور	۲۵			ذکر سلطنت محمود شاه بهمنی	۱۵۸
باب اول در بیان جهاد حضرت ... غازی با راجه ایل حاکم برار	۲۸			ذکر غیاث الدین بهمنی	۱۶۰

کتابخانه ... آستان قدس رضوی
شماره ... ۲۶

... رشیدی

مغشوش شد

ذکر شمس الدین بهمنی ۱۶۳
ذکر سلطان فیروز شاه بهمنی ۱۶۳

باب ششم در ذکر سلطنت نظام شاهیه در ملک برار ۲۲۷
ذکر سلطنت سلطان محمد معظم تا عهد محمد ابو ظفر ۳۰۲

ذکر سلطنت علاء الدین بن احمد شاه بهمنی ۱۸۵
ذکر سلطنت احمد شاه ولی ۱۷۵
ذکر سلطنت همایون ظالم ۱۹۰
ذکر سلطنت نظام شاه بهمنی ۱۹۱
ذکر سلطنت ابو المظفر محمد شاه بهمنی ۱۹۳
ذکر سلطنت محمود شاه بهمنی ۲۰۰
باب پنجم در بیان سلطنت عماد شاه در ملک برار بادشاهت فتح الله عماد الملک در برار ۲۰۱
ذکر بادشاهت علاء الدین عماد الملک ۲۰۶
ذکر بادشاهت دریا عماد الملک برار ۲۱۷
ذکر بادشاهت برهان عماد شاه و ذکر غلبهٔ تفال خان بر خاندان عماد الملک براری ۲۲
باب ششم در ذکر سلطنت ۲۲۷

ذکر سلطنت میران حسین ۲۳۷
ذکر سلطنت اسمعیل بن برهان نظام شاه بحری ۲۳۸
ذکر سلطنت برهان شاه بن حسین نظام شاه و ابراهیم نظام شاه ۲۴۱
ذکر سلطنت بهادر شاه بن ابراهیم شاه ثانی و ذکر طلوع آفتاب سلطنت تیموریه در ملک هند باب هشتم در ۲۴۳
ذکر سلطنت اکبر بادشاه ۲۴۷
ذکر سلطنت جهانگیر بادشاه ۲۵۸
ذکر سلطنت شاه جهان ۲۶۸
ذکر [illegible] و احوال قوم [illegible] ۲۷۹
ذکر سلطنت محمد اورنگ زیب عالمگیر ۲۹۱
ذکر آبادی شهر [illegible] ایلچپور ۲۹۷
ذکر سلطنت سلطان محمد ... محمد ابو ظفر ۳۰۲

رنجیده شدن آمدن نظام الملک آصفجاه بهادر از امیر الامرا قطب الملک حسب اشارهٔ محمد شاه بادشاه از سر دکهن و [illegible] ۳۰۹
ذکر [illegible] ابو ظفر بهادر شاه ۳۰۸
احوال باغی [illegible] ۳۳۱
باب نهم در بیان سوانح قابض شدن آصفجاه نظام الملک بهادر بر ممالک صوبه دکن و مقدمه [illegible] ۳۳۳
ذکر وزارت نظام الدوله ناصر جنگ میر احمد علیخان بهادر ۳۴۷
ذکر [illegible] محی الدین خان [illegible] بهادر ۳۴۸
ذکر وزارت صلابت جنگ سید محمد خان بهادر [illegible] ۳۴۹
ذکر میر نظام علیخان بهادر نظام الملک نظام الدوله آصفجاه ثانی ۳۵۷

ذکر امدن جانوجی خلف رگهوجی بهونسله از زند بجر اُو بارادهٔ ملک برار	۳۷۳
کیفیت پریدن باروت کوتهه واقعه اندرون قلعه ارک بلده ایلچ پور	۴۰۰
ذکر اصف جاه سکندر جاه فولاد جنگ بهادر	۴۰۴
ذکر اصفجاه ناصر الدوله بهادر	۴۰۷
نقل فرمان بادشاه محمد اکبر ثانی بنام ناصر الدوله بهادر	۴۰۹
دربار چهارم در باب انتزاع ملک برار	۴۱۴
خلاصه مضمون تهنامه جدید بابته تفویض ملک برار در عوض تنخواه فوج کنتجنت یعنی صاحبان بهادر	۴۱۸
ذکر سطوة الممالک افضل الدوله بهادر	۴۲۲
حدود ملک مفوضه برار	۴۲۵
ذکر میر محبوب علیخان بهادر فتح جنگ نظام الملک اصفجاه سادس خلد الله ملکه واید اله بقاءه	۴۲۷
باب پنجم در سیرت افاغنه ابتدای احوال افغانان و تحقیقات لفظ خان و پتهان و حقایق حکم اینی نواب محمد اسمعیل خان بهادر بهی	۴۲۸
حقیقت افغانان بلده ایلچپور و تعاقب ظفر الدوله و مرتضی و اسمعیل خان پنی و مقتول شدن خان مذکور	۴۳۳
ذکر ایالت محمد صلابتخان بهادر	۴۵۴
احوال جنگ فتح سر سحرپ و انتزاع قلعه کاویل از قبضه رزرجهم رگهوجی بهونسله و موافقت با جنرل وازلی صاحب بهادر	۴۵۸
ذکر شیخ ولا غنیم	۴۶۸
ذکر تحریر و ابتری فتح جنگ خان و لدتجویز و تدبیر محمد نامدار خان	۴۸۴
ذکر کشته شدن حمید خان بهادر و کرم خان بهادر	۴۹۰
ذکر ایالت محمد نامدار خان بهادر	۴۹۲
ذکر مولوی عبد الرزاق دالی دکانه کرد بلده ایلچپور دا غوا زرزمداران سکه داینده سکه رنگیر طرا بدید سبا ختند	
ذکر ایالت محمد اسمعیل خان بهادر خان نواب ابراهیم خان بهادر	۵۰۶
ذکر امدن نور الحسن خان بهادر و عقابیک منصبدار معه جوبداران عملاقه دیوانی بنابر انتظام ملک برار	۵۰۹
ذکر امدن کپتیخان جمعدار معه جمعیت دو فرقه از طرف سراج الملک بهادر در رای انتزاع قلعه ایلچپور	۵۱۰
نقل ترجمه خبار انگریزی	۵۱۳
ذکر ایالت محمد غلام حسین خان بهادر دادا و محمد صلابتخان بهادر و حضرت محمد ابراهیم خان بهادر	۵۱۷
ذکر مقابله عز الدین خان نایب حیدة الملک بهادر متعلق حرمین با جمعیت غلام حسنخان بموضع دهانوره	۵۲۲
ذکر محاربه حسنخان بهادر و لاله رام داس نایب حشمت رام و شکست جند بموضع دهانوره	۵۳۱
ذکر محاربه سید سراج الدین حسین خان منصب سرکار نزباله با جمعیت نواب	۵۳۸
ذکر محاربه سید سراج الدین حسین خان منصف با جمعیت نواب غلام حسنخان بموضع شوالی و انتزاع موضع شوالی و انکونی و انلول کهیڑه از قبضه جمعیت نواب مذکور	۵۳۹

ذکر محاربہ سید سراج الدین حسین خان بہادر با جمعیت غلام حسین خان بہادر در قصبہ برجی انجنگاؤں و شکست یافتن خان مذکور	۵۴۳	احوال عرس حضرت شاہ عبدالرحمان غازی قدس سرہ و دلیل جوز عرس	۶۱۵	احوال حضرت قطب الاقطاب شاہ عنایت اللہ صاحب قدس سرہ جد امجد سجادہ نشین و مقتدرانہ حضرت محمد معصوم صاحب و عرس بالاپور	۶۶۶
ذکر برآمدن بلدہ ایلچپور از قبضہ محمد غلام حسین خان بہادر و بعد از آن بدست حیات خان ... تاریخ آن و رفتن بہادر محمود ...	۵۵۶	ذکر خانقاہ حضرت شاہ غلام حسین صاحب	۶۲۰	حال طغیانی آب در بالاپور	۶۸۲
شجرہ خاندان محمد صلابت خان بہادر	۵۶۸	ذکر خانقاہ سید محمد صاحب	۶۳۰	ذکر جاہائیکہ حضرت ممدوح را ... در قصبہ ... واقع شدہ	۶۸۳
باب یازدہم در بیان راجہان ناگپور وغیرہ قوم مرہٹہ	۵۶۹	حال محبوب تالاب وغیرہ تکیہ ہا	۶۳۲	ذکر قصبہ اکولہ	۶۸۷
فصل در بیان قلعجات برار احوال قلعہ گاویل	۵۷۵	ذکر مقبرہ نواب اسمعیل خان بہادر	۶۳۴	ذکر قصبہ ملکاپور و جہنکر	۶۸۹
قلعہ نرنالہ	۵۸۲	احوال مجذوبان و فقیران ناجی و جمیع اقوام سکنہ بلدہ ایلچپور	۶۳۶	ذکر تالاب ... کہنچہ	۶۹۰
قلعہ ماہور	۵۸۷	ذکر نواب محمد سبحان خان بہادر	۶۴۱	ذکر قصبہ ... و جای ...	۶۹۱
قلعہ راجگڈھ	۵۹۰	ذکر نواب لودھی خان	۶۴۲	ذکر قصبہ اکوٹ	۶۹۲
فصل ذکر قصبات معتبرہ در صوبہ برار احوال بلدہ ایلچپور	۵۹۱	عجائبات و اتفاقات ایلچپور	۶۴۷	ذکر قصبہ [illegible] و شرح احوال [illegible]	۶۹۶
تفصیل محلہ ہا و ... بلدہ و تفصیل ...	۵۹۳	ذکر اشیائیکہ در ایلچپور میشوند	۶۴۸	ذکر قصبہ [illegible] و شرح احوال درگاہ حضرت شاہ [illegible] صاحب قدس سرہ	۶۹۷
تفصیل [illegible] ہا و دیگر امکنہ نامور مثل حوض کٹورہ و [torn]	۶۰۵	احوال حصار بلدہ ایلچپور	۶۴۹	ذکر قصبہ [illegible] و شرح احوال درگاہ حضرت [illegible] قلندر صاحب قدس سرہ	۷۰۰
[torn]	[torn]	احوال جاترای بہرم	۶۵۰	ذکر قصبہ امراوتی [illegible]	۷۰۱
		احوال دیول [illegible] و عیدگاہ واقعہ نواب پورہ بناکردہ عمدۃ الملک [illegible]	۶۵۱	ذکر قصبہ ماتان	۷۰۴
		کیفیت مہادیو	۶۵۵		
		احوال درگاہ شاہ دادل واقعہ موضع اور پراے	۶۵۶		
		احوال قصبہ بالاپور	۶۵۹		

ذکر قصبہ کھولاپور

تفصیل بت کدہ ہا و دیگر امکنہ نامور مثل حوض کٹورہ و دلگشا و ۶۰۵
لکڑ محل وغیرہ در بیان مقابر و خانقاہ ہای بزرگان ۶۱۱

ذکر قصه کهور لا پور	۷۰۵
ذکر قصه پاس دکار نجیب الله و قصه او زنده	۷۰۶
فصل سیوم در احوال عمل سرکار عظمت مدار در ضلع لاهور	۷۰۶
احوال بر طرفی دفتر فارسی در اردو و اجرا کردن انگلشی در دفاتر سرکاری و احوال گشتن پنجاب	۷۰۹ +
پیدا شدن نسخه نگار سمی عبدالرحمان در پاس انگلش قصه از گافون وردن دو ازار روپیه از راه فریب و دغا از فرزندان سردار لهنه و حقا	۷۱۰
جدول وسعت و آبادی ملک لاهور	۷۱۳
احوال ورود و سوار گراں صاحب بهادر و لیرا گشتن گورنر مختار الملک بهادر و سنده رتبه صاحب بهادر در پنجاب و نسخه اکویه	۷۱۷ +
حال در بند بلده اپیه لید	۷۲۰
خاتمه کتاب	۷۲۵

ومن یتوکل علی الله فهو حسبه

از حسن اتفاق ستاره ذوی الاقتدار نجوم آسمان همایون خصال رفعت پناه شوکت دستگاه
نواب خورشید جاه خورشید الامرا خورشید الملک خورشید الدوله تیغ جنگ محمد محی الدین خان بهادر
مد ظلهم العالی متعالی فرزند ارجمند عوالی مرتبت عروق عظمت راسخ رفیع الهمم قدم نصفت
انتما نواب وقار الامرا اقتدار الملک اقتدار الدوله بهادر جنگ محمد رشید الدین خان بهادر دام
ظلال اجلالهم و افضالهم نبیره محترم محمد ابو الخیر خان تیغ جنگ شمس الدوله شمس
الملک شمس الامرا امیر کبیر مرحوم مبرور که گلشن بتوجهات جلوه ریز گشته و در خطه
برار فرخنده آثار نزول اجلال فرمودند تقریباً مجید حسین خطیب مسجد جامع و
عیدگاه بلده ایلچپور که مصنف کتاب هذا است عاید طبع نمودند معروضه شان بمعرض
قبول افتاد و حسب الحکم سرکار ممدوح کتاب مذکور که مسمی به تاریخ دکن ملقب بریاض الاحسان المعروف

بتاریخ امجدیه

در مطبع خورشیدیه که چشمه فیض سرمدیه است بضابطه طبع

مجلی گشته بهدیه خواص و عوام گردید

قتلوا المشرکین حیث وجدتموهم واحصروهم

حمد و نعت

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش فراوان و نیایش بی پایان مر پادشاهی را که از جوهر صمصام انتقام مجاهدان
نصرت آیات و غزات ظفر سمات بامر فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و خذوهم و احصروهم گوی
سرهای بیمغز آن سبکساران را در هوا انگیخت و ادبار کار آن لعین المغضوبین را اندیشه سرمایه هر دو جهان
از دست خردمندی و دانش و سنگ زد بکند هر چه خواهد برد و حکم ثابت که جان دادن و
کشتن او را انگیخت و تحفه درود غیر معدود و بینگ بارگاه سپند آرا و ساده عشق آن
ربات بمقام محمود که اشباح کشتگان تیغ جهل و انکار را الحکم الاعز و بسم الله فی سبیل الله
قاتلوا من کفر بالله از سوی فرزندگان بیداران و غازیان بیان محمد حق آن مرغ
نیم بسمل را که در خون غلطانده ابیات چو عزمش بنشیند میان قمر زد دو نیم به لات و
لات شکست خورد یا عزاز دین آرد از احمد و ثنای حضرت آفریدگار و صفت و نعت جناب
احمد مختار صلی الله علیه و علی آله الاخیار و اصحابه الکبار حیث اولیای امر که بموجب فرمان
واجب الاذعان اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم بر خلایق عموما و بر خاکساری که از آبا و
اجداد دعاگوی دولت ابد طراز و ذله خوار مانده آن خاندان دودمان عالم پرورست
خصوصا واجب بلکه فرض و بر خلایق واجب و از بنیاد مجد و فرض علیه در بارگاه عمر دولت او دعا

قصیده

وهو عالی جناب معلی القاب خورشید اشتهار رکن السلطنت عماد المملکت کیوان مقدار
فلک اقتدار نظام الملک والدین محی مراسم شرع مبین مروج عدل وانصاف ماحی بدع
والاعتساف فخر السلاطین سرور الخواقین مظفر الممالک فتح جنگ سپاه سالار الامیر
ابن الامیر ابن الامیر معدن العدل والتدبیر ناصر اهل اسلام سکندر جاه دارا پایگاه
نواب آصف الملک میر تهنیت علیخان افضل الدوله بهادر اللهم ایده وایده واحفظ ولده جیدا
جواد یکه بذل ونوالش مصرف زکاة را در جیده ابا مستقر ساخته ونرسیمه عدالت پناهی
که داد وانصافش درخت ظلم وعدوان را از بن وبیخ بر انداخته — قصیده لمولفه

ای ستون بار کاهت عبرت ذات العماد ∴ چون حریم فیض قامت ما رأینا فی البلاد
افضل الدوله او لوالامر جهان کیخسرو کشا ∴ آنکه مثل او مسیحی مادر کیتی نزاد
شهسوار عرصه افضال والی دکن ∴ کز کف بذلش شده بازار حاتم را کساد
زآب تیغ صولتش شد زهره شیر آب ∴ افسر مستکبران را آستانش سوده باد
آفتاب اوج عزت گوهر برج شرف ∴ حامی دین محمد سرور فرخ نژاد
آصف الملک که در عهد سر عدلش داد ∴ رسم وآیین شریعت را اکرم تر نهاد
آستانت منهل تشنه لبان هفت ملک ∴ خاک در چون آب حیوان مایه جان عباد
ساغر امال وباذال ابت ای کریم ∴ قصر امید از چراغ فیض حق پر نور باد
فتح ونصرت هم قرین دین ودولت هر کجا ∴ هرچه مکنون دلش باشد خدا حاصل کناد
یارب از سوط عذاب خویشتن ده بهره ∴ آنکسان کاندر زمانش اکثروا فیها الفساد
جوشنت انا فتحنا خود تو فتح قریب ∴ بهر دفع چشم زخم حصن تو بادا ان یکاد

ازانجا که انتظام دین ودولت وانتساق ملک وملت سلطنت آصفیه وابسته رای
جهان آرای مدار المهام وتازگی گلشن ریاست بیآبیاری افکار نواب صاحب والامقام ست لهذا
بذکر سجایای پسندیده وشمایل گزیده آن مرکز دایره عزت وامارت مربع نشین چار بالش ابهت

عنقا

افلاطون

حاسبهما الله حسابا یسیرا و جعل لهما غرف الفر[دوس] مصیرا

الحسینی الحجی

قصیده

و ایالت فاتحه کتاب و سرنامه سخن را زینت جاوید و شرف ابدی بخشید و هو ظهیر الملک امیر الامرا مشیر
صایب تدبیر ارسطو مرتبت فلاطون فطنت سید تراب علیخان سالار جنگ مختار الملک شجاع الدوله بهادر
رباعی اعتضاد آصفی هم ستاره و هم تن شمور و لطف خداوندی امیر صف شکن تیغ جان شجاع
سپه سالار جنگ مختار ملک دار و دی ور و عنا فرخنده دیوان دکن زهی جوان بختی که در
قواعد ملک آرائی گوی سبقت از پیران عصر ربوده و خهی بر با فرهنگ که به سرچشمه ریاست دکن را که
از خار و خاشاک بدنسقی انباشته شده بود مصفا نموده قصیده للمؤلف ای فخر خاندان بزرگی و اعتلا
دی ملک و دین ز رای منیر تو رضیا: شیرازه بند دفتر منشور عدل و ملک معمار قصر دولت
آصف ابد بنیاد تدبیر تو نمونه تقدیر ازدی: آری نمی‌شود چو تقادر حق خطا: دیدی که سکندر و
جمشید نظم تو: گر دم زنج ز رانت رای تمر حیا: مختار ملک هستی و نازد به تو جهان: گلزار ملک تو
سر سبز دائما: ای انحضار زم تو سرمایه حیات: لیکن اگر نصیب نشو خضر رهنما: امروز کس نشان
ندید در بسیط خاک مانند هستان درت ما من رضا: برفت یا رب چنانچه طرح سجار کان نگو زبربا
ور حبذای جهان آفرین جزا: ابجد سرآت و جمله کلاش تخاس و صفر اکبیر التفات و نگاه رکیمیا ما بعد من
بسیجهم ان خوشته حین حرمن ارباب فضل و کمال امید و اشفاعت رسول الثقلین ابو الفتح ضیاء الدین محمد المعروف
سید امجد حسین بن حافظ سید اشرف الحسینی الاباری خطیب مسجد جامع و عیدگاه بلده المحمیه
حاسبهما الله حسابا یسیرا و اجعل لهما غرف الفردوس مصیرا انجذاب اصحاب علم و هنر
و صاحبان مکنت و فر التماس میدارد که چون مرقد مقدسه و مزار منور حضرت قدوة الشهدا
و الصالحین زبدة الغزات و المجاهدین شهنشاه کشور دنیا و دین سر آرای ممالک حق الیقین
شاه عبد الرحمان غازی قدس الله سره العزیز در فنای بلده المحمود قضا سرکار کاول صوبه برار
پایان کهات نور افشان عالم و عالمیان فیض رسان جهان و جهانیان است بحکم خرق عادات و
تصرفاتیکه منجانب الله اولیا و شهدا را بعد از نقل از ین عالم فانی حاصل است از قبر مزار
مبارک حضرت ایشان آنچه بظهور رسیده و میرسد در اطراف و جوانب عالم چون آفتاب نصف النهار

سبب تالیف

مشهور و معروف و بر طبق کرامت الاولیاء حق ثابت و متحقق چنانچه در مثنوی مولوی
معنوی قدس روحه سفر نموده بیت اولیا را هست قدرت از اله * تیر جسته باز گرداند ز راه
هر که منکر از کرامات بزرگان و مانع فواتح و نذور و نیازها حضرت ایشان است آن کس بلا
از فرقه ضاله معتزله و پیروان عبدالوهاب نجدیست و از فحوای اذا تحیرتم فی الامور
فاستعینوا من اصحاب القبور غافل و زایل فالحاصل خاطر فاطر این قلیل البضاعت از دیرگاه مشتاق
موجب ع عمریست که سودای سر زلف تو داریم * چون اخبار و آثار شهادت حضرت ممدوح
و حقایق قتال و جدال و بنای روضه مقدسه و مسجد و خانقاه متبرکه از جا بجا کتب تواریخ میماند
و نیز بسبب توطن از آبا و اجداد درین شهر فرحت قرین هر یکی از حکام عصر و غیره مردم عمده
از صادر و وارد مستفسر بنای شهر و حال شهادت و تاریخ بنای روضه منوره و نام بانی
آن شده رجوع باینطرف می آورد بسبب بهمرسیدن جواب شافی موجب انفعال میشد
تا روزیکه از اتفاقات حسنه بر وفق آنکه بیت آخر دلم یار زد و خون تن رسید و آنچه از خدا
خواسته بودم بمن رسید رساله جنگنامه شهنشاه عرش پایگاه نظم مولفه غازی میان صاحب
معلم متوطن بلده ایلچپور که آن نقش را عرصه معتاد و سال تخمیناً منقضی شده از کتب خانه برآمده
عند المطالعه شعری بدین مضمون بنظر آمده که ذکر شهادت بعد از نامه جهان تحریر نموده شد
درین اثنا بایکی از ارشد تلامذه مولف مرحوم منشی محمد حسین ملهم که در معتقد و
بهیخاله تخمیناً درین سیاق و سباق علیحده بنیت ملاقات این فقیر حقیر واقع شده
بر سبیل تذکره مذکور تواریخ نامه جهان و جنگنامه حضرت شاه عبدالرحمان قدس سره
زاده فی الدنیه معزاله بزبان آورده اند که حضرت استادی الجیه تحریر فرموده اند
فی الحقیقت هست و نام کتاب مذکور تاریخ جهانی است یاد دارم که در ایام تعلیم و تدریس
حضرت ولی نعمی استادی مطالعه کتاب مذکور میفرمودند و جنگنامه شاه عبدالرحمان
منظوم میکردند بمجرد استماع اینمعنی هر گونه تشکی که در وجود رساله مسبوق الذکر باعث

سبب تالیف

انکه بیت با ہیچکس نشانی زان دلستان ندیدم ۔ یا او نشان ندارد یا من خبر ندارم ۔ بود وقتی زمانها
عنقا صفت کسی از نام نسخه معلومه ہم آگاہی نداشت و نہ وثوقی و اعتباری بحصول انجامید یاد آمد کہ
در ہنگام صبا و عالم اوائل عمر این داعی شخصی کہ این دعوی بجا ندیده کہ در قرب ایام اکثر اوقات
بیان بکرد کہ کتابی ضخیم محتوی تاریخ ابتدای آبادی این بلده سه تشریح ہر یک بقاع و اکنه
نزد شخصی از قوم کالیت دیده شده بلکه منجمله سه حقیقت کہ در کتیبه حافظه جز تکه باقی نمانده است
کہ در مقام محله جبلا باغ بیش از معموری بلده مکانی عریض و طویل بود در جوانب آن اشجار مغیلان
وغیره درختان خار دار خارج از حد حصا و تعداد متراکم و بسایه دار مقام دام و دد بشبها
چنانچه بہت آبادی بقطع و قلع پرداخته مابقی خارستان را که بہت تیره و تعبیه از انقطاع آن
عاجز بودند آتش داده صاف کرده بودند انتہی تقریره شاید تاریخ جہانی ہمین باشد ونیز در مجادله اخبار
سلف آثار قدما بلکه در چند علوم مثل صرف و نحو و تفسیر و احادیث و فقه وغیره سماع را دخلی و
منزلتی تمام است و سماع را بر قیاس مقدم داشته اند و از ینجهت است که لغتی که جمهور خلق بر آن
متفق باشند با وصف غلط بودنش حکم فصاحت دارد و بنا بر علیه شهادت ہر دو در اردو وجود تواریخ مذکور
گواه عدل بقصور سعی کم ر تالیف رساله مشتملبر ~~المقصود در بیان حال~~ سیم از بنسخه جہان الحال
من تالیفات عمدة الواصلین قدوة الکاملین مقتدای سالکین پیشوای عارفین مرتاض بے عدیل حضرت
سید شاه غلام حسین صاحب جالیسی ثم الاجپوری خلیفه بحر العرفان کنز الایقان شاه اسمعیل صاحب
قدس الله سرہما که در سن یکہزار و یکصد و نود ہجری تالیف فرموده اند بدست کرده معنی آیت نور
علی نور ہویدا گردید مخفی نماند که پیش از دستیاب شدن سر رشته مطلوب بعضی مردمان ضعیف الاعتقاد
نه از خوصه اجله اشخاص و نه از زمره عوام الناس بلکه لا الی ہولاء ولا الی ہولاء بعدم تذکر حضرت
ایشان را در تواریخ مستند از حسن اعتقاد و امثال که بین الناس آباً عن جد مشہور و معروف است میمودند
و بسیاری از نسبت مذہبیان از دین الیقین بذعن آن میشدند و نهادند که امر بے اصل را
منقوص فروغ استحکام غیر ممکن و حقیقت که از السنه رجال و افواه الناس فی اسلاف

سبب تالیف

وقد ماپشت قرنیست بریک سؤال لبسر حد تواتر و توالی رسید چگونه از حلیه صدق و زیور ابتی
معرا خواهد بود ع تا نباشد چیزکی مردم نگویند چیزها ٭ و ماعدا این اصول واقعه شهادت بعضی
در اسم مبارک و تاریخ شهادت و مولد و منشا احدی را اختلاف نیست انهم بر صدق ما هو المشهور
دال است و از دایره مثال کثرة الاختلاف فی شیٔ دلیل کذبه بیرون سوای این هر قدر که شهره
شجاعت و مردانگی و آوازه شاهی و سربازی در اقطار و اکناف گیتی اندر دادن کنند شنگون همگان
است زیاده تر از ان عند الزیارت جلالت و انوار و بها و اسرار و کشف و کرامت لا تعد و لا تحصی
مشاهده میشود چنانچه صاحب مجمع الواصلین بهم رسانید قول حضرت ملا جامی قدس سره السامی را که سفید ایس
ابیات هذیان مسیلمه کذب ٭ چون بود زاده حدیث که آب ٭ کی چو باده خریطه سرکین فتد
از ناف آهوی مشکین هر که او صاحب نسب باشد ٭ شاهد حال و حسب باشد ٭ و نیز در معنی حضرت
شیخ سعدی علیه الرحمه میفرمایند که مشک آنست که خود ببوید نه آنکه عطار گوید پس حال ما بدیگر دکه از
مرقد شرف حضرت عمدة الغزات جلوه و نوری و کراماتی و فتوحی جهانی را رجوعی و جذبی که
حاصل است هزار درجه از مناصب و شاهی نبوی افزون باشد است دیگر آنکه قدرت حق معمور است
مدار منشا صدق است هر یک واقعه منحصر بر قید کتابت کتب چند معدود و محسوب است اهل فضل و کمال
از سوانحات عالم از نقیر تا قطمیر در گذشته آنست حریفان باده ها خوردند رفتند ٭ تهی خمخانها
کردند و رفتند ٭ فکیف آنچنین سانحه بزرگ و جهاد سترگ را امور خان عصر حواله قلم کرده باشند
بقول شیخ سعدی شیرازی رحمة الله علیه بیت نگفتند حرفی زبان آوران ٭ که سعدی نگفته
مثال بر ان ٭ لاکن در بسا مواضع بسبب انقلاب ادوار و انصراف و انقراض اعصار رسایل
هر فن غریق و حریق میشوند و از مقامی بمقامی میروند یا از عدم توجه ناظرین بالجهات و ارتین
منعید مطمور در صندوق و محبس جز در ون ماندها از دستبرد کرم و دیوک مرحله پیمای عدم میشوند
بنا بر آن بوقت احتیاج با وصف تجسس سراغی از آن یافته نمیشود در سفینه سینه کتابی است
محفوظ از تطاول زمان و مصون از دست اندازی دو باران ع بار آن نشود به باد شن (؟)

سبب تالیف

المختصر بوقت تسوید رسالهٔ هذا که به ریاض الرحمان ملقب و تواریخ دکن بهتم تاریخی و تاریخ امجدی مشهور
است کتاب تواریخ فرشته و شاه نامه و کشاف عالم و حدیقة العالم و خلاصة التواریخ و دو جلد اکبرنامه
و منتخب اللباب المعروف خافی خانی و جنگ نامهٔ منظوم من تالیف محمد غازی میان صاحب مرحوم و
جهاد الرحمان مولفه حضرت شاه غلام حسین صاحب مسبوق الالقاب و آئینهٔ جهان و مخزن الاعراس
از تالیف محمد نجیب قادری ناکوری اجمیری از مریدان حضرت قدوة الواصلین بندگی شیخ نظام الدین
چشتی که مولفش از داخله کتب سیر مثل نفحات الانس و مرآت الجنان و تاریخ امام یافعی و
رشحات و آداب الطالبین و سیر الاولیا و سیر العارفین و اخبار الاخیار و خزانة الجلالی و فضایل
الاولیا و جواهرات و طبقات ناصری و گلزار ابرار و سفینة الاولیا و مخبر الواصلین و طبقات
شاه جهانی و تذکرة الحفاظ و تاریخ گزیده و مرآت العالم و غیره کتب معتبره در سن یکهزار و یکصد پنجاه
و شش هجری نوشته و مختصر سیر هندوستان و سیر المتاخرین و جنگ نامه اسمعیل خان بهادر
بزبان اردو و حقیقت هندوستان در مرحلهٔ این محرر اوراق بود لیکن از کار و مأخذ این رساله بابت
احوال شهادت بروایات جنگ نامهٔ منظومه جهاد الرحمان و مخزن الاعراس است و هر قدر احوال که از منسوبات و
لوازم آن واجب الارقام بود و مولفین مع الیقین از آن ادا نکرده اند بخیال هم چشمی حکام ملک
نموده راه تقاعد ... مداهنه پیموده اند و در آن نامه کو که هر صفحه ز آن بسی گفتنیهای گفته مانده بعضی
از آنها شنیده زبان بزرگان و اسلاف که آنها نیز از بزرگان خود و همین قدر الی هذا تنقیح و منشاء التاریخ
بشنیده بودم و این چنین سماع را دخلی تمام و توثیق مالا کلام است از ینجاست که گفته اند بیت
تا که وصف ز اند صدف سامعه را مهره دارد شرف ✤ و اکثر از تواریخ گلزار ابراهیم و تاریخ هند
ملقب به رشید الدین خانی و سیر المتاخرین و غیره و چندی از مطالعه اسناد حکام سلاطین و الواح و
صفایح احجار که بر ابواب قلاع و احاطه و جدار مقابر و مساجد حک کرده نصب کرده اند
و قدری از آنچه برأی العین مشاهده رفته بقید تحریر در آورده و هاس کتاب و ذکر بابی
هر یک امر موافق اصول فقه بر قواعد اربعه نهاده یعنی آنچه از جانب آباء مساجد و مقابر

سبب تالیف

وقلاع وصخور وجدران نوشته یافت وانچه در عهد خود مشاهده کرد از ابلات شبیه کتاب بتعبیر کرده انچه در کتب تواریخ واستاداتی ازان یافته از البیت انگاشته وانچه از السنه ناس احوال حال وزبانی کهن سالان صدق مقال ذکر ماضی شنیده آن را بمنزله اجماع قرار داده واحوالیکه از اصول ثلاثه مستنبط ومستخرج شده از احواله قیاس ساخته ونیز برای عالم آرای تابان این اوراق مبرهن باد که هیچ علمی از علوم دینی و دنیوی عقلی ونقلی بی اختلاف نیامده و در هر باب روایات مختلف وارد شده بر یک قول محصور ومقصور نگشته در روایت واحد جزم نشده الا ماشاء الله در چند مسایل علی هذا القیاس در کتب تواریخ نیز اختلاف اقوال واقع شده انانیکه کتب سیر وتواریخ بمطالعه آورده اند ازین حال نیک به آگاه اند واناکه از سیر رسایل نیز بهره ندارند باید روایتی شده ملتفت بروایات دیگر نمیشوند چنانچه برای توثیق استحکام بطور انموذج اختلاف روایات تواریخ فرشته که کتاب معتبر وخاتمة الروایات در ینجا موقع یافته درج کرده میشود و هو هذا در مقدمه آورده است که بلده دهلی را راجه دهلو بنا نهاده و در مقاله دوم در ذکر احوال ملوک غزنین نوشته که اونته راجپوت در شهور سنه سبع وثلثمایه در پهلوی قصبه اندرپت دهلی بنا کرده وچون خاک انمکان بسیار سست ونرم بود که میخ بدشواری در انجا استوار میگردید آن شهر به بدهلی موسوم گشت و دهلی در لغت اردو ضد تنگ را میگویند در مقاله اول در اواخر ذکر بهرام شاه غزنوی می آرد که در نفحات مسطور است که سبب توبه شیخ سنایی آن بود که در زمستانی که سلطان محمود جهت تسخیر بعضی دیار از غزنین بیرون آمده بود در مدح سلطان محمود قصیده در سلک نظم کشیده متوجه اردوی او شد تا بعرض رساند در اثنای راه بدر گلخنی رسید که یکی از مجذوبان مشهور به لای خوار ساقی خود را میگفت قدحی پر کن بکوری سلطان محمود ساقی گفت محمود پادشاهی است مسلمان و بامر جهاد مشغول لای خوار گفت مردکی است بسیار ناخوش انچه در تحت حکم او در آمده است

تمت تالیف

ضبط نمیتواند کرد و میرود که مملکت دیگر بگیرد ان قدح در کشید باز گفت قدح دیگر پر کن بکوری
سنائی شاعر ساقی گفت سنائی شاعری است فاضل و لطیف طبع لای خوار گفت اگر وی از
لطف طبع بهره ور بودی بکاری اشتغال نمودی که وی را بکار آمدی گزافی چند در کاغذ نوشته
که هیچ بکار وی نمی آید و نمیداند که او را برای چه کار آفریده اند برنجید و سندان خورده دان
پنهان نماند که شیخ سنائی معاصر بهرام شاه بود و آن کتاب را در سنه خمس عشرین و
خمسمایه بنام نامی آن شاه عالی جاه نظم نمود و چون سلطان محمود غزنوی در سنه احدی
و عشرین و اربعمایه وفات یافته از ملاحظه این دو تاریخ زود نزدیک بسمت وضوح می آید که صحت
حکایت مجذوب لای خوار در عهد سلطان محمود بغایت مستبعد است و قس علی هذا فقط اما بعد
از ناظران این رساله و تالیان این مقاله انکه این اضعف العباد و احقر الافراد با وجود بیمایگی
و کم مایگی خود را در بزم سخن سنجان چار بالش سواد و مستعد نگنجانید و چون فاتح سخن
سخن شناس اربع سواد ان ضمار علم و دانش گردیده با من لا یعلمی نام خود در جریده مردها
داخل ساخته شان پیرزالی که بسر مایه ریسمان بخریداری یوسف شتافته بود بر خود بست
آورده و این بیت را بحسب حال خود یافته بیت بظاهر گرچه من کالسد ناتمیم ؛ من
بخریداران شنیم ؛ و از فحوای بیت کیه بجای بزرگان نتوان زد بگزاف ؛ مگر اسباب بزرگی همه آماده
کنی ؛ غافل شده تمسک بعذر عین الرضا عن کل عیب کلیلة اما اتت دیده انصاف چو بینا بود ؛
در هنر دگری که بیارد ؛ من خجلم از عمل خام خویش ؛ تو بملامت مکنم سینه ریش ؛ درد و دشمن زهره
آزادگان نیست زد و طعنه بر افتادگان ؛ چشم هنر بین بود از عیب پاک ؛ گنه سینه بی هنر از عیب
کند و چه باک ؛ گر دیده هر جا که بسهوی و خطایی بیند عیب پوشی را شعار خود ساخته قلم
اصلاح جاری دارند بیت بپوش گر بخطایی رسی و طعنه مزن ؛ که هیچ نفس بشر خالی از خطا
نبود ؛ و مقاصیکه با وصف جد و جهدی بسیار سندی بهم دست نشده قیاساً بنظر احوال سابق
و لاحق چیزی بتحریر آمده اگر نسخه مستندی بدست افتد از اندراج این اوراق

فرمایند مورخین سابق شکر الله سعیهم در زمانه سلف آنچه بتحریر آورده‌اند و تواریخ نگاشته
اند با حسن وجوه آنها را الحمد میسور و مقدور شده باین سبب که اکثری انها بذات خود با
متمول و اهل دول و مقرب درگاه سلاطین از ما یحتاج مستغنی بوده‌اند و برخی حسب الایماء
شاهان نامدار و امرای ذوی الاقتدار بادی این امر شده اند و بعضی بامید صلا و از دیاد مکنت
و جاه برین عمل اقدام نموده صلاهای وافر و انعامات متکاثر یافته مدة العمر از آز و نیاز
فارغ گشته علاوه آن بقوت زر و حکومت شاهان امور آنچه برای تواریخ نویسی اسباب و ادوات
و سامان و سامانها می باید بکف آورده بفارغ البالی بتسوید آن پرداختند و این راقم اثم
ازین همه لوازم محروم و بی نصیب محض بخیال اینکه علم شیئ به از جهل شیئ است چه بکوشم تا علت
کار الهی نباد و ازین نقد عالم تهی خصوصا اطلاع از احوال سلف صلحا و عرفا سیما
کیفیت عزات و شهدا که افهام و تفهیم و ذکر و فکر آن موجب آیه کریمه فاولئک مع الذین
انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا و بود رای حدیث
شریف انت مع من احببت و ذخیره یوم لا ینفع مال ولا بنون است چنانچه حضرت عبد الرحمن
مولانا جامی قدس الله سره السامی در نفحات الانس می آرند که در خبر است که حق سبحانه تعالی
فردای قیامت اشخاص صد فنا بنده شرمنده خود گوید که فلان عارف و فلان بزرگوار
را که در فلان محله می بود می شناسی او جواب دهد آری می شناسم فرمان شود که ترا بوی بخ
بخشیدم بیت شنیدم که در روز امید و بیم بدان را به نیکان ببخشد کریم و محمد قاسم فرشته
می نویسند که میرزا ابی فرموده چندی کن تا از دوستان او باشی اگر نتوانی چون سخن این
طایفه بشنوی اگر چه تا بنز نکند سر بجنبانی رباعی جانا لبم از ذکر تو خاموش مباد و یاد تو ز خاطرم
فراموش مباد هر جا ز شما لب حدیثی که زند در راه خود من بجز گوش مباد و درین امر
مبادرت نموده رباعی بی رخ خود شهار نخواهم در جهان یاد کار نخواهم در جانانش که اعتقاد
دل است جان خود در انثار نخواهم و در ضمن احوال حیاد خلایق شاهان خلجی و تغلقیه و بهمنیه

ونگارنده اوراق هم متذکر است که مورخین سابق شکر الله سعیهم

ونگارنده اوراق متذکر است که هرچه مورخین ماضیه شکر الله سعیهم باحسن وجوه بقید تحریر
در آورده اند برایشان میسور و مقدور شده است چونکه اغلب ایشان متمول و مقرب درگاه
سلاطین و مستغنی از ما یحتاج حیات بوده اند و برخی الخ

اند و علاوه براین — تاریخ نویسی

بهم رسانیده — بفارغبالی — آثم

است و الخ

نخواه — خط نسخ

خط نسخ — عبدالرحمن

می نویسد

?

می نویسد — فرموده است — نخراشی

ذوات

تغلقی و بهمنی

و بحریه و عماد شاهیه و تیموریه که خطهٔ برار در قبضهٔ اقتدار اینها دست بدست آمده و نیز کوایف
صوبه‌ها که از طرف سرکار دولتمدار آصفیه درین سرزمین عمل نموده‌اند و حقیقت افغانان یعنی
اسمعیل خان بهادر من اوله الی آخره و اکثر سوانحات این ضلع که احدی از مورخین باحاطهٔ آن
قلم نکرده بودند و اکثری وقایع این ضلع مستور و مکتوم بود باستعانت خامهٔ موزبان بر منصهٔ
شهود جلوه ظهور داده ابیات از دوال خامه آوردم بافغان کوس را تازه کردم نقشهای
سوده و مطموس را :: الغرض این خطه را بگرفت کلکم در نگارش خامهٔ صنعت آیین کرده چون طاوس را
از کلند خانهٔ خود کاشتم ارض سخن :: بر کف صفحه نهادم گنج دقیانوس را :: اندر آن بنگر جام جم بچشم
اعتبار :: تا نمای سیر ملک هند و روم و طوس را :: مجد از کلکم تو این ملک را فیضی باید از شمع
فیضی که مانند خانهٔ فانوس را :: این رساله ملقب بریاض الرحمان مشتمل است بر یک مقدمه و یازده
باب و یک خاتمه مقدمه در بیان ابتدای آبادی بلدهٔ ایلچپور ملک برار و احوال ابلهگار و پاندوان باب اول
در بیان جهاد حضرت شاه عبد الرحمان غزنوی قدس سره با راجه ایل حاکم برار باب دوم در تحقیقات
لفظ برار و حدود اربعه آن و جدول تعداد صوبجات دهلی و صوبجات دکن و محاصل آن
و فهرست سرکارات و محالات و قریات صوبه برار باب سوم در ذکر ابتدای عمل سلاطین اسلام
در ملک برار که مراد از عمل شاهان خلجی و تغلقیان باب چهارم در بیان سلطنت بهمنیه در ملک برار
باب پنجم در بیان سلطنت عماد شاهیه در ملک برار باب ششم در سلطنت نظام شاهیه مشهور
نظام الملک بحری در ملک برار باب هفتم در بیان سطوع شوارق سلطنت امیر تیمور گورکان صاحب
قران در مملکت هندوستان باب هشتم در بیان سلطنت جلال الدین اکبر بادشاه غازی تا ذکر خاتم
السلاطین محمد ابوظفر سراج الدین بهادر شاه باب نهم در بیان سوانح مستظل شدن فرق صوبه
برار از ظل ظلیل و سایهٔ نبیل حضرت بندگان عالی نواب آصف جاه بهادر باب دهم در بیان
سیرت افاغنه یعنی احوال حکمرانی افغانان ایلچپور باب یازدهم در بیان احوال احکام [illegible] و
ایلچپور خاتمه متضمن بر شش فصل فصل اول در بیان [illegible] فصل دوم در بیان قصبات ۱۹ قصبه برار

فصل

و بحری و عماد شاهی و تیموری — بطور تسلسل آمده است و هم اعمال صوبه دارانیکه از طرف سر
آصفیه در این سرزمین حکومت کرده اند و حقائق افاغنه اعنی اسمعیل خان بهادر ~~[illegible]~~ و غیره از اول تا آخر
اغلب سوانح و وقائعیکه در این سرزمین رویداده است و تاهنوز حوالهٔ قلم نشده ~~باستعانت خامه~~ بر منصهٔ شهود جلوهٔ ظهور داده

بافغان

بنگر

فیضی

ریاض الرحمن

راجگان و کوروان و پاندوان

عبد الرحمن قدس سره (بخط نسخی)

که موقوفست بر احوال و اعمال پادشاهان خلجی و تغلقی

بنظام الملک بحری

قلاع

فاتحهٔ مقدمه باید به سطر جداگانه جداگانه نگاشته شود بطور سرنامه

ثبت العرش ثم النقش ~~(...) (...) و لاکین (...)~~

صوبهٔ وقائع و سوانحیکه در آن سرزمین رویداده است

خواهم

To be cancelled.

This being an account of Mecca has nothing whatever to do with the History of Berar

منسوخ شد

مکه معظمه

فصل سوم در احوال عمل سرکار عظمت مدار و ضلع برار مشتمل بر بیان ابتدای آبادی بلده
ایلچپور و ملک برار باید دانست که بمصداق مثل ثبت العرش ثم النقش اولاً کیفیت ابتدای بلده
ایلچپور و ضلع برار بنوک قلم آورده ثانیاً واقعات و سوانحیکه بران سرزمین بظهور رسیده حواله
کلک خواهد نمود لهذا تبرکاً و تیمناً نخستین مجملی از حقایق آبادی خیر البلاد و اشرف الاماکن
یعنی مکه معظمه و مدینه طیبه زادهما الله شرفاً و تعظیماً بجزو تحریر می آرد و این رساله را
بتاج بیان احسن البقاع و خیر الاماکن متوج میگرداند باید دانست که از تاریخ آئینه جهان نما استفاده
شده که مکه معظمه در ابتدای اقلیم دوم واقع است از بصره سی منزل و در ارض تهامه است و آن را
بیت الله و کعبه و مکه می نامند صاحب روضة الاحباب و غیره علمای تواریخ در تصانیف خود بدینطریق
بیان نموده اند که ابراهیم خلیل الله علی نبینا و علیه الصلوة و السلام را از هاجره اسمعیل علیه السلام
متولد شد نور محمد از پیشانی وی میتافت ساره که زوجه ابراهیم بود تحمل آن نداشت
که اسمعیل را و مادر او را ببیند بجهت آنکه وی را فرزند نبود و طمع آن داشت که او را پیدا شود
که مستودع آن نور باشد تا منجر شد باینکه ابراهیم هاجره و اسمعیل را از مسکن خود که ملک شام بود بدشت
و زمینی برد که اکنون حرم مکه است و در آن زمین عمارات و زراعات و آب و آبادانی نبود انبانی
خرما و مشک آب پیش هاجره و اسمعیل نهاد و خود بازگشت هاجره از خرما و آب میخورد و
و فرزند را شیر میداد تا خرما و آب تمام شد و تشنگی بر ایشان غلبه کرد هاجره را تحمل نماند
برخاست و بجانب کوه صفا روان شد و در آنجا لحظه ایستاد و در آن وادی نظر میکرد و از صفا
فرود آمده بزودی بر کوه مروه صعود نمود و لحظه آنجا ایستاد و بجانب وادی نگاه
کرد تا به بیند که مغیثی هست کس نیافت باینطریق هفت نوبت سعی کرد و در هر نوبتی
باسمعیل می آمد خبری از حال او میگرفت در نوبت آخر او را اشرف هلاک یافت باز
بمروه رفت و جبرئیل علیه السلام بحکم الهی قریب اسمعیل علیه السلام آمده از پاشنه پای خود
زمین را کافت چشمه آب ظاهر شد هاجره نزد اسمعیل باز آمد تا بیند که حال او چیست دید